

# مجموعه آثار قله اعلی

BP  
320  
.M35  
v.42

42

BAHA'I WORLD CENTRE  
LIBRARY

۴۲

این مجموعه با اجازه صحف مقدس رومانی طی ایران نیدالد ارتقاء  
تعداد محدود و منظور عمدتاً تکثیر آید و استیجانی از انتشارات  
مجموعه امری نمیباشد.

شهر الرجبه ۱۴۴ بدیع

۲  
۲۳۴۳

امانت محفل روحانی  
قزوین در محفظه طبری  
آثار امیری ایران

۱۷۱

یا صید لغت که در هر روز از آن در روزی بخورد که در پنج  
 شنبه و یکشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و شنبه و یکشنبه و سه شنبه  
 امروز درسد و بجا که هر وقت که در کسرتان بیدار شد  
 شده و بچشمی می آید صفا که تا در وقت که در روزی از آن  
 انصاف و یا در روزی که در روزی از آن بیدار شد  
 حکیم روزی در هر روزی که در هر روزی از آن بیدار شد  
 در هر روزی که در هر روزی از آن بیدار شد  
 یا بقرت که در هر روزی از آن بیدار شد  
 در هر روزی که در هر روزی از آن بیدار شد  
 شش روزی در هر روزی از آن بیدار شد  
 که در هر روزی از آن بیدار شد

در هر روزی از آن بیدار شد  
 در هر روزی از آن بیدار شد  
 در هر روزی از آن بیدار شد



۳۳  
 العبد المذنب المذنب المذنب  
 مشغول بتوکل بر او عز و صبر و صبر  
 مریضه که در این عصران هنوز توفیق  
 امروزه ندانم که در زمانه  
 مشرق و مغرب و در میان  
 بشکند چه نماندند تا  
 آینه دیدن و ملاحظه  
 قمر و زهره و خورشید  
 ای که در آن سوره  
 اعظمیه و در آنجا  
 احد بر او مرتب  
 انظر و فرزان

این در جمیع احوال متحرک از حق بطلان و زبان ملاقاتین <sup>صفحه</sup>  
 نماید و همین ملاقاتی است که این انوار را در زیر نظر <sup>بنا</sup>  
 فانی نشاند و همچنین حرکات را در هر جا که در <sup>مستطاب</sup> <sup>سما</sup>  
 معانی در کتابین قابل و نسبت باقیه را همه را امر وجود <sup>شاید</sup>  
 و کل عباد و غایب و محجوب و منجوع الاغرض است که یک صحت <sup>نقص</sup>  
 عالیان ملازم تر از طرفی از حق بر خلاف اسرار کنون <sup>حرکت</sup>  
 و از حق بطلان میسرید نماید بر استقامت زبان <sup>بدر</sup> که از <sup>لش</sup>  
 مشکلی در آن بر تعداد و فقه و مناقض <sup>منظور</sup> است <sup>بدر</sup>  
 میگرد و طو و بل <sup>بدر</sup>  
 در اسرار محجوب و منجوع و محجوب است یا همه <sup>صاحب</sup>  
 فقط ایام از حق و جمیع کتاب <sup>بدر</sup> که در <sup>بدر</sup>  
 انوار آفتاب ظهور از حق عالم <sup>بدر</sup> که در <sup>بدر</sup>





۷  
 با حسن ادب و بیخود و غیر متنازع در اشرف تقوی و صاحب کرامت  
 و تقصیر از آن او نیست هر تقصیر و تقصیر او در هر امر که در  
 مظهر مظهر خود بود و لا بد آید و بگفتند در این امر نه در تقصیر  
 شما را در تقصیر او نه در تقصیر او نه در تقصیر او نه در تقصیر او  
 علی لایزال و صراط خود و هر چه شرف از آن خود را یا مبدء و مظهر  
 در این بیان بهتر بود و در هر طرف هم تقصیر بود و در تقصیر  
 و در هر طرف هم تقصیر که در هر کس که در هر کس که در هر کس که  
 بشهد بدست که در هر کس که در هر کس که در هر کس که در هر کس که  
 شد بر آنچه با کان و با کون با و سوار در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 کجای هر چه بیخود با آن از آن که دنیا بیخود با آن از آن که دنیا  
 و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا و در دنیا  
 که در هر کس که

۸  
 تروک اکبر و ابراهیم را از انبیا و منظر کجی که در حدیث آمده که در کتب  
 با بعد از شریعت است و انبیا و ائمه که انبیا و ائمه است  
 و انبیا و ائمه است که در حدیث آمده که در کتب  
 حدیث علیک و علی الدین و کما هم فی هذا الوجود  
 بسر الذی بیدار افق احوال

حدیثی که در کتب آمده که در حدیث آمده که در کتب  
 اقتدار بهای و جمالیات که در حدیث آمده که در کتب  
 و عمده است که در حدیث آمده که در کتب  
 کتب است که در حدیث آمده که در کتب  
 دعوت نمود که در حدیث آمده که در کتب  
 نه است که در حدیث آمده که در کتب  
 هر دو است که در حدیث آمده که در کتب



۱۰  
 مشیت و نفوذ الهی که در همه ملکات و اعلیای قدرت الهی  
 الایع بان توفیق عباد که علی حفظ آنرا بحسن و جود هر عبادت  
 است اندر شمه بقدرت که هر قدر شک و سناک در عبادت  
 بسطت آنکه فریضه که در وجود است که آنکه انانیت بقصد  
 اعلیای حکیم نامر بختاب و آنچه سوال شد رسید به بختاب  
 بنیر بختاب شد که در ارض سماء و نوار علی هر آن نوحه نظر  
 یا عار الله فی وجود ابرو و عند بقدرت هر چه این که الهی  
 ابرو در غیر روز نامت و بوم غیر ابرو باید بختاب  
 قیام از بند و عالمی که در وجود خود بنور سوزند و مظهر  
 که چه گوید و چه ذکر نماید و عرفی بوم که در وجود خود  
 بقصد بختاب است همان که در اولیج نام فی الامکان بنام  
 لایع و معلوم و کس عبادت در او غافل و محراب هر روز از  
 حقیقت



که استند در دفتر نوحه خود معجزه زد و در سلاهی و حضرت  
 بیک که نطق نمود و بین که این گفتند ایشان مظهر  
 او کافر و ظنون علماء در بیان طرد و سببین او در تفسیر  
 مبارکه قیام نمودند و بر قیامت قوی دادند حال لشکر نمایند  
 کینه خود علماء آن در ایام سرباره و تحقیق امر آگاه است  
 لشکر در این استاید آنچه است قیام نمایند و با شکر از آن  
 داد که محقق کنند تا حمد و ثناء او که است قیام نمایند  
 در نظیرش که این شکر انصاف میکند و بیکه عدل نور چشم  
 حال مظهر او کافر را سبب و لایحه استغیر که نشسته و با سرباره  
 بلا حقایق حرمک ظنون دعوت نمایند آن بیکه بعلم  
 در آن سرباره با علون طوبی علم که کعبه العدل و آن  
 من المصنفین حقیقکه معادل است این زمانه بیشتر نازل در

۱۳  
باد کما حقیر بخندد و انگار هر گز کند و در بزم خوشتر از آنست  
بنامند که این بنا غیر و در ظاهر بین انگار خود و در بناست خود  
فانظر نامه ابرو در حق بیخبر کن کتاب بیست و نه در بیست و نه  
بیست و نه و گویید منظور از حال همه در سال که شود و این  
و در انصاف از سخنان است که در ظاهر و باطن قیام منظور از آنست  
و در سال که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
که در اینجا ما میانه آن دو قدر که در قبضه قدرت است هر که در این  
در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
و در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است  
در کتب که در این کتب در این کتب است و این کتب است

عصیان از آن جهان براندازد و گوید و یک سیر از سائر  
 ظهورت ظاهر و کسب تازه حریفان از ایدرتی که آنست  
 بخیر و کجای آنست که عطا فرشت بدین بیانند و بدین  
 سوره بایند و بر امرت تقیرانند که کلامت حقند و از  
 تار ترضیع شود و همه محبوبان مقصود در امان بپایند  
 که از آن محرم و مذکورند که بر الفاظ چه پیش آورده  
 در تو بطلبی که سوره نوح و هدایت فرشت توئی قادر و توان  
 و عالم دنیا یا دنیا بگویم که در اظلمت همه آنچه بعانت نظر علی  
 و از آنش نازش در حق بطلبی که سوره نوح و هدایت فرشت توئی قادر و توان  
 و کعبه علی هدایت بین اعباد و سوره نوح و هدایت فرشت توئی قادر و توان  
 و در آنکه با بعد از آنست که سوره نوح و هدایت فرشت توئی قادر و توان  
 و از صفت آنست که سوره نوح و هدایت فرشت توئی قادر و توان

انچه در حجت هم از طرف شمس خوانند از طرف عالمين طوبى و اولين  
 صبح ايندازد و لودجه تو فرجه الاقن الاقن الاقن و اربعين ريت الاقن  
 و الكبري و در بعد نماز عبادت خداست و امر است كه كسى از وضع خود  
 الاقن الاقن الاقن و نذر از رحمن و الاقن الاقن الاقن و الاقن الاقن  
 لم يسمع در مردم و در بعضا فحين ان ليجر الاقن الاقن الاقن  
 ملك كى ناله الكبري و همان بفرغ و مقلون من است كبري و غير  
 و انقود ان در ولا شمسوا الذين بدلوا نعمه الله كفى وضوءا ليجر شمس  
 القوم و سعيين له الله انقود بغيره و سعيه و غير سعيه كبري  
 سينا الاقن  
 قدر انقود الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن  
 الوردى و با كبري الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن الاقن  
 انقود انقود انقود انقود انقود انقود انقود انقود انقود

در  
 حجت  
 اولين  
 ريت

الله

۱۴  
ایکدی که در کتب کجایست که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
و تفصیح عن الای که کجایست که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
مشیتت که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
بصیرت و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
علوم و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
مقصود و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
مفاد علی که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
علمه محیط که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب  
و در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب قدیمت بدیدیم که در کتب



المستوفین طریقیان فی فیضان هذا البحر فرما در این  
 انگیزم که مستغذم در میان تکلیف به این فرزند شکار و غل  
 در نه لاله آفاقا مستغذم تختار قدران ایمان جز به طلب  
 و تقوی و امانت دال اما تقوی و سغلی باطلان و اخطایه مستغذ  
 بالعبود الغایه اصابه و اما الأعدال استر زهر بگفته  
 در زمانه که فی الزبر و الاصلح و تقوی و تقیات آیات و کلام  
 و عدل استیانت و کتب الغیور فرما در جواب نهش و در تقوی و کلام  
 نصرت نوره و احدی استان و ظهور آن از غل و تقیات  
 بجهت استیانت آیه الله در حق و دانست که در غمده و کلام  
 علی از عرفان شریک با بیخ نام و مکان صاحب این در تقوی و کلام  
 و عدل و تقوی و کلام در امر استیانت حمل باه و کلام  
 مطالع ظهور و صفات که در چشم بسیار به تقوی و کلام

مسیح مسیح و بسیار نطق از حق لکن تقوی و کمال انصاف است  
 و حجاب برین شود نافذ و قدیم است آنست که یکبار از آن رسماً  
 عالم لعل که شرف آن نطق لکری است و نام هر چه زین بود  
 منور نزدیک و اندک استخفا بر اعراض سلطنت عالم خود را  
 علما و شایسته تقی از آنکه استماع از حق نزدیک است  
 از حق غیر از فرمان قدر شرف و در حق حضور معین است  
 علیه برانچه و خدای بر حق حضور که لکن نطق بالعدل آن  
 همه مسیح بصیر که اگر در علم بر خدای نازل شد اگر چه  
 آن بر نفس و عبادت حق شهادت داده و میدید که در حق  
 و علی در حق استقامت بر سوادت آن و بنین جهان و یکدیگر  
 شرف از دنیا و حق مالک و اناسار و فاعل استماع و استماع  
 و قالوا انهم تبارک و تعالی





الی شوق اعرافان بجز همین بیست و یک ساله  
 چون باطل را تا حقیقت اقبال نمودی نزد مظهر مرید که  
 هر نفس از سر باقی را می‌فازند و با آنکه در این عمر از خود  
 در این خرابی همه و همه غیر از مظهر را می‌فازند و مظهر را می‌فازند  
 نفسی که سموات بسطد او را از اقبال منع نمود و حجاب علیا  
 و سموات بر فانی را از غایت تصور و ذر و علیا با غایت  
 امر در حقیقت معلوم و اقبال ظهور شوق طوبی در این  
 بصیر که فانی شد و سمی که شنید از حق تعالی بر آید  
 در توفیق عطا کند تا بر او اثر مستقیم بود و جمیع احیان  
 بیان برایش هرگز شوق داد است و اقبال در این  
 آن سمع الحیب با علی نام است سید و علی نام خود و علی  
 فانی که حضرت مقبول و ذکر است ایضا فانی در این

نفسیکو محبت ایام اولیاد که نامرستختمود و کجوا  
 ناست و غیره در بلا و عیب که شبهاست برین دست  
 معتمدین اولیاد تو جویان باز نداشتند که در این شب  
 اوصافا ناز و لذت نظر علی حکمت مبارک و نازل اشک بر کوه  
 الفضا و غیره نسبت انسان یونیه ضرب علی دگره و نماند و غم  
 در هر دلیقه و در این شب که در آن شب بود لغت استعلی حسبه  
 در زمان آن مبارک شب علی بیخ و بکون هر آن کین در  
 هر نظر اولیاد اولیاد که در ایران طوبی در این شب و در تقاضای  
 لغت و غیره نظر هر کین که کزنت طوبی و اطلاع به امانت لغت  
 انجیر یا کینه سمع نماند و کزنت با امر و حد و کزنت  
 کک و کج با سواد کک سماء و نماند سماء و کزنت کزنت  
 بین زمین و آسمان و کزنت کزنت کزنت کزنت کزنت کزنت

و بوی بر تفتیح بر اهل انوار رب العظیم اما در گناه هم قهر و غضب است  
 انسان بآئینه علی با تقرب او بر او نه بود بگویند با عباد او  
 استعدود ظاهر و لا تظنوا انکم مؤمنون انما ظننتم خود را که مؤمنان  
 با حسرت بگویند انهم و لا تظنوا انکم مؤمنون انما ظننتم خود را که مؤمنان  
 خود را که مؤمنانند بلکه کفر منصف خیر انما میدانند که کفر  
 بسکون است و نگردد بآیات و شکر یعنی بی تقوی که خود را  
 بالغیر العظیم قوت هم قهر و انوار است عبادت بر اصد  
 است حسین در روز حدیث که چنین میانه و در حدیث است  
 آیه قهر انهم انهم نیست اندر بسک و حجج البین انما  
 عیدون انما امر و حجج عرف و حجت فراموش است که خود را  
 در اندک است که هر که فکر آن را در صریح و کلام انهم  
 و در روز ان کلمه بگویند انهم انهم در انضام است که کلمه



۲۶  
افنده ارسین یا محمد حسن انالصحف ان اندر گشت  
بجودت کبریا حکوت دیویدیک علی ذکر آنه و سانه و خدمت  
امره اسپریه الباع قدر دفع اندر خبر بین اهرست و گن  
اناسر اکثر مخرج انانین قدر خدمت لفظه علی مشران  
در ضرورت علم الفرائد مخرج افق الاقدار بسطان مبین  
مخمس محمد حسن بیکر تبه و بکون هم در مبین قدر خدمت  
ادو گن مخرج اسفار ندو اسه و کبریه مرادین طوبه کنگ  
فرت تا نامر کورت فرسخ الطیر و مذکر علی اقبه تا و لذایر  
ادو کبریا تعالی بکبر کاد کار احاطه و لاسندانه خرد و ادو  
نینه بدک اناسر انظرف قیود تمقام در رفیع کنگ و کنگ  
تفویع و تقویع علی خدمت مریک الفرائد کتاب مبین یا  
قدیر است اندر خدمت مذکوره و اقبه انظرف قیود





بدینان علی او کفکان اشکر تبرک و صبر که همه با هم بیست و یک  
 آتش آید و است ای باب یا محمد ز نظر با کان کفر نماند ای طهر  
 مرغ ایضا علی فرزند و اول تولد قدره هم همان مرغ بود که  
 انقدر ز نظر فرزند است که در اول صد همتا در خانه است  
 و نظرت بیست و هفت عشره ای که در کفر و با نماند که از آن  
 طریقه است که فرزند با نماند فرزند این اندر خود که در آن  
 یا بی قدر که قدر است که در کان بین با نماند ای طهر  
 یا حیرت هم ایضا است که در نظر و منع هم فرزند و اول  
 طریقه است که در آن در هر هم نظر ایضا است که در آن  
 یا بی این ایضا است که در آن ایضا است که در آن  
 در شهر صحرای قدره تقربین هم در آن است فانی الا تصحیح هم از آن  
 هم از آن در شهر هم از آن در شهر هم از آن در شهر هم از آن  
 ایضا است که در آن ایضا است که در آن ایضا است که در آن

ادامد

و الا کتاب بجا سزاوار است که در دست هر شیخ  
 و دیگر که با او قطع عرفه حفظ بهر اوقات و احوال  
 مستحق است که با هم می طویب لادن نازد با منصفان  
 و بعین ذات آیتان در بیان عشق قائم و اعلیٰ قدر  
 الی آخر و در صورت خلاصه در نام شرح بسیار کرده  
 و ذکر بلا تغییر از القرون و الا خلاصه و بی کتب میدانی  
 بیاض و نیز بهمان تشکر که با او ایمان بندند از ان  
 عیاض حفظ بهر اوقات و احوال مستحق است که با هم  
 الکفایات به منظور افاق و ذکر هر تنگ و ایشان  
 و بهر شفاق و افاق هر که از سزاواران یار کرد و اگر  
 اندر او که با هم از ان شکار و مال او در حفظ و احوال  
 خود به انور بسیار است علی آنکه نفس الامر و کن انور

انگشت در وقت باز کردن آن در وقت سخن بهمان هم انگشت  
عطار است که با اسماء قرآنی همان کلمه یادگاری

بنا بر کتب  
۲

و کلمه شکر بر زبان هر که از هر وقت و هر جا و در هر وقت  
یا کلمه سبحان الله یا کلمه سبحان الله یا کلمه سبحان الله یا  
لا اله الا الله یا کلمه سبحان الله یا کلمه سبحان الله یا  
باز هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت  
بنا بر کتب و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا  
و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت  
میشود یا کلمه سبحان الله یا کلمه سبحان الله یا کلمه سبحان الله  
و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت  
و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت  
و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت  
و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت و در هر جا و در هر وقت

ع

ضیح منصفه مقبلا فی الاضحی الا علی فی ان وند حصر دست  
 وند ما کان مذکور فی المجلد الا علی من کتاب الله ما کان کتاب  
 یا ادبیا من کتاب کا ذکر اگر بگردانند ظهور اوست الا وکایا  
 قرآن فی المذکور بقدره و سلطان کا ذکر است و دریا  
 حکم قر خند و انا العزیز الوکاب یا محمد و انا یسک ذکر  
 بایات ذرات استمرت بهما الا ساء انا ذکر من غیر  
 الا انقر و سبع خلاء و انا انقدر انقدر انکر کیف نشاء  
 و بحسب العین بی جوی فی المنشی و ان شمس ان قدر من غیر  
 سحر البیان طویله من شرب و در بیان از نسیم شمس ان  
 یا علی انکر ذکر کس من جنسی الذکر من محمد و قدر علی ذکر کس  
 بگردانند از فرید من کس من جنس کس و اولی انفع عر  
 فی صدیقہ اعانی نظیر کفر ذره من ذراتها من جنس



الذين سمعوا الهدى وادعوا اليه بالحق والبرهان  
 منهم من استجيب لقرظي فزكوه لعلهم لا يعلو ما نعتت فخرته  
 الرحمن في الامكان اوسع غناء لظلاله في شجرة بلبل  
 ولا ينقطع عرفه في القرون والاعصار كذالك غرقت جمانه  
 بالمشرا والكان لظلاله بين الابد والاشهد بجميد منوره  
 ما كلف لظلاله ان يتركه برك العزيم لظلاله في شراوه  
 يسبح لولا كان هو العزيم لظلاله في شراوه  
 عزيمه في شراوه لظلاله في شراوه  
 باياته وسمعت قائله في شراوه  
 يا رب اناس يا محمد يسبح الهدى في شراوه  
 يوحى اليه والذين آمنوا لا يرتفع به سخا كبر من الاختيار عند  
 العمل والالتصاف به ما لم يرتفع به كبر من العزيم الواسع



اعباء و بطور و در دنیا لعظیم قدر با ملاه ایمان قدا در حق  
 الا قدا در حال فرخنده الهی و اولی رقی آن اول الهی  
 علم الله باکان فرضا الا بطور و ما حزنه الا لا یستور  
 کما تصف خیر الذم فریه ایمان رخصه فی امر الله العظیم الیکم  
 یا علی رضا اسبح فلا یرکب کما لا یسما و لکن یقرک الیه  
 و یهدیک الی قاص غیر یحسب فی شرفه قدا در حق ایمان  
 فی کتب الیه استبراک ذکر فی رفته و لم یسکن انما فی رفته  
 العالم و تهنید الی امر طوبی و لکن فی رفته و در رفته فی رفته  
 عن هذا الغرض لم یکن نسوا الله ان یؤدی کما یحرق فی رفته  
 و یکن کما کتب لعیاده الخلیفین یا احمد اسبح فلا یرکب  
 الا احمد الیک ان یسبح فی رفته و لکن الله العظیم و الله  
 العظیم و لکن فی رفته الا عناق لکن الی رفته فی رفته

او هر قدر فدا گشت با منم خندانم و تیغ اندر کمر گرفته  
 داشت که به زخمین امانم آید و ای بر بوجوه نورانیه ای که این تهنوت  
 از کسکه تمام کردگان قبل از من زنی هم اند و بعد از من هم  
 باشد که هر نفسی که منم آید از اوسته دانند که این نفس است  
 معلول است شهید شدنم که انچه طور که بشود باشد و این سخن  
 در عهد یا خود رسد و قبل از کس بود بعد از آنکه کس را هیچ  
 بیز آنکه هر روزی از حق اهل الله که در آنستند تیره و خسته که  
 بسوی الله می برانند که آن آیت قرآنی است که هر که در این  
 فدا شد از حق الله می رسد و منم الله که در آن آیت است که  
 هیچ کس را ایمان در نظر نمی آید مگر در برابر کس که در این آیه است  
 تا آنکه آن پیوسته بود و این آیه را خدا می بیند که هر که  
 خلق فدا شد از حق الله که در آنست که اگر چه در این آیه است



اعترافاً علیکم و هو انتم فی سبب منصفین ان الله ذکرت الامر بحکم  
 ان الله ذکرت بحکم بالحقه والادله و طویع علی غیره و امر من کتاب الله فی  
 باطنه ان الله ذکرت من سبب برکة فی قرآنه ان الله ذکرت من سبب  
 ان یات فی حرم بسیار و ملکوت ایستاد و تا سر الامر و سبب  
 ان سبب و اوصاف و صفات بسیار بسیار و در همه اینها  
 بر کتب انچه فی حرم و فی ایمان و غیره ان و انچه در کتب  
 یا علمه ان فی ان سبب ان سبب من غیره ان سبب ان سبب  
 ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب  
 من ان سبب  
 با برین ایام ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب  
 من سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب  
 یا حیدر من ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب ان سبب

۲۰  
 و آنچه اهل اشک و یک جهل بقصد لعین مرده در آن است  
 همان عریض بین و بداند ارض با بقدر انوسله و در آن  
 همان عریض مرده در بسنا یک سحر گیلان فرزند یک  
 ارضی و ارضی نفقات الهی اهریما تعویذ محله در آن  
 ارضی بجهت هر تقدیر نفس با اشتیاق ارضی هر چه  
 و مکتوبه و ما ظور ارضی بیاید بدیع در آن متفکرانه ظهور  
 و قند و دستک در فرسایشتی و مکتوبه قند در آن  
 لاکر ارضی لاکر ارضی هر چه گنا با نیر و کرات در آن  
 ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی  
 و فقط غنا که نکاس معنادر که هر قضا با بیان ارضی  
 عیاشی در آن ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی  
 در آن ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی ارضی



که اکنون در نام و حکمت و اعیان نیز از عظمی و اصناف  
 ملک و شاه و پادشاه و سنی و زکات و علم و فضل  
 و عاقل و لبر و امور که عالم جسد که گماند همین و حکمت  
 اینین و حقیقت در آنکه در امر که بان تخیلی در الفی است  
 و قدره و ما اضطراب افند و قدره و ما در عالم  
 الامم و سلطان که در حدیث و حجاب و انشاء و کلمات  
 بنا در امر و وجه و مدح که در آنکه در امر و امر  
 به حقیقت و علم و حکمت و عیان و قدره و این که  
 که خاتم و کتاب و انساب و ذکر و بطاعت و کمال و قدره  
 و انانیت و قدره و انانیت و انانیت و انانیت  
 انانیت و کتاب و انانیت و انانیت و انانیت  
 و حقیقت و کتاب و انانیت و انانیت و انانیت

الوری که یک نفس از مرده نماند بر بعضی با آن طریقی که در این  
 با کلمه در این کتاب که در حدیثی از آن است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 و لا اله الا الله محمد رسول الله و لا اله الا الله محمد رسول الله  
 جزای هر که در این کتاب که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 و لا اله الا الله محمد رسول الله و لا اله الا الله محمد رسول الله  
 مشهور و در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 فانوارها تمام فرموده است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 خطی در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 و تصدیق در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 و شمس که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است  
 الوری که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است که در حدیثی است

الوری

الاصله الله تعالى في جميع صوره تلك الاصله في مرتبه كانه  
 في انوار عرشك الا عظمه وملك اعظمه انقلب قولاً بغير  
 عيون فان مری باطنی اسسك بداءه كالتيك <sup>عزیز</sup> <sup>شکست</sup>  
 واصلح الدين تصدق الذروه اعطيا و العايره انصوري <sup>عظيمة</sup>  
 بان تود عبادك في الاقبال اليك وانظر اليها انظر بقدر  
 و توكيد في انك ليعرف الله العالم و رسوله الامم <sup>بغير</sup> <sup>فقط</sup>  
 من عبادك انك ان تصدق بقدر <sup>يا</sup> <sup>الله</sup> <sup>عظيمة</sup> <sup>الذرة</sup>  
 بغير قدر عبادك و يا ايها المفضل انك ان تصدق <sup>بغير</sup> <sup>بها</sup> <sup>انك</sup>  
 و تصدق و مرتبة الجبال و ان تصدق الصوره و تفتح في العود و ان تصدق  
 في اسودت الامم <sup>يا</sup> <sup>عزیز</sup> <sup>فرا</sup> <sup>انك</sup> <sup>انك</sup> <sup>انك</sup>  
 و لكن انهم و انهم <sup>فرا</sup> <sup>انك</sup> <sup>انك</sup> <sup>انك</sup>  
 خطو بالان كمنوا في كنه انهم انك و لكن انهم <sup>انك</sup>

خرد که با قلم ایشان آن در کتب خود با بقره آن ضلوه  
 الی و کما مره طبعه شمس بر زمین با نخل استنفاست صفا الی ان  
 انقول ان مره انصفا و صیفا الی مره انصفا و طریف کما مره علی علی  
 الی انصفا قرانه اکسوز سلطان لا تنوه انصفا و الی الی  
 که کک در نخله آیات در سنه کماله انین نبلوه و الطوب  
 الی ان در نخلان و یا یکون یا رفا یک که انصفا و مره کک  
 و نقره صافه نمره لهر المخرج قرانه انصفا و انصفا  
 حومه و نخله که کک نخله انصفا و مره لهر انصفا  
 طوبه لوجه نوجه الی انصفا و نوجه لهر انصفا و نوجه لهر انصفا  
 یا نخله که کک نخله انصفا و نخله الی انصفا و نخله  
 الی انصفا و نخله انصفا و نخله انصفا و نخله انصفا  
 الی انصفا و نخله انصفا و نخله انصفا و نخله انصفا

علماء الامم صاغر و علماء انور لاه و الا شکر و انوار علیها با حمت  
 السطوره و الامارات علی که در کتب تصنیفات غیر فیه و کن ایتمو را بر  
 که در یک بین عباده شکر انصاف و کثرت و اسیان پیدا نماید و  
 فی روح السطوره با عباده التعمیر قرائت انشاء اعظم و دیگر که قیود  
 انرفیع نشکر که انعمه الجود علی الاله الیوم و انعمه انعمه انعمه  
 و تامل علی الامراض لالی ان انوار علیه بظلال ناعم به خیرین  
 و فی عبود الله و عیان و به الیوم من عم سوره انعمه با  
 اسع فدا و انعمه انعمه دیگر که بالاعتقاد انعمه انعمه و انعمه  
 انعمه انعمه و انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه  
 انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه انعمه

مدعیان نیز سحر و جادو و املاک و ملکوت بان سخن نایاب و عجیب  
 و بلاغی از آنکه در واقعاً بنا که بحث و مباحثی صریح و کجول و کمال  
 است و در آنکه از آن تقدیر شعله الهی غیر معلوم

برهان بر حقیقت ایمان

کتاب تزلزل از من لم یزعم باس الیه غیر و در حدیث و در حدیث  
 و احادیث صحیحی که در شرح نیز ظهوری است غیر لایح و عاقل و  
 استوار و نهاده و آنست که بعد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 مشاهده کاری نمودند و بعد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 و بعد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 و با آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 با آنکه ایمان طریقه است و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 یا حیدر و غیره در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

الحق

۶۸  
الغصن الاكبر في النظر الا نور جيبك يا بات اذ نظرت  
لهاك الفجر يشهد بدك من خنده ليع كمنون وكان قري  
من زقير له افر وطق غنائم و مسك بحبله و طله فيقول محبة  
رد ناك اجه لا سبناه باليد مع كتاب سبناه و عرفنا  
صراط الهدى يا بدع ليك بهائى ابع خنده من نظر محمدا  
نومك كغدا يشهد بها افضة اعماله كمن غار في حبي و شهاد  
باية و شهد بانمائه و نامله امرناك بره كمنى و ربه و محمدا  
ربك بره من كلام الغيوب كن ناطق يا محمد به افضة كدنيا  
افر و ليع اكنه اتم زرينا مع قدر فضله من خنده و لا افضة  
المجرب جدا و بر فيه و اضع يا محمد به افضة كمن غار في حبي  
ممنك ازل من ما شئت بهك كلفيت شوقه و حبه  
من غر الغيوب الى الافق اللطيف و كمن غر افضة كدنيا



شکر شکر و به افغانی که بر سر سفره آن یونیده و بنده و بقره  
 و میر احمد ایلخان یونیده العظیم العظیم یا عرب شهر فخره یا بصره  
 امر دیگر و شعور که سحر فرزند و لا اله الا الله العظیم العظیم و ذکر که  
 فرزند او نمیدار که بقره و ذکر اعلمه و ذکر نماز که با آنجا که  
 الملک که سه سالین تو روزی در حوزت خلیفه عزیزه در کلمه الملک و اعلمه  
 که کاتب که در هر چنده لوح مخفی یا بصره از آنجا که میانه تو در  
 مع جنتی و ذکر که بزرگ تغییر و حلاله از دنیا است که بزرگ  
 العظیم حفظه از انصاف او ای بس که در یک خاطر است و است  
 و میر و میر العظیم که نماز علی فخره او در یک کجی و شکر  
 جنود اعلمه و لامرات اشعین الدین بر ضرور او در در  
 دفع بر افنده بودیم و شهر هم سازیم که است  
 در هر که و صد ناما خسران همین حاضر الله العظیم و شکر

او غلبه بسعادت و راسد به بلبلین طایفا مصلح الوداع و امر و امر  
 غیر مشرق اینین و صبا باطنی در حجاب باد و امر که گشت  
 سوا که صفا فرزان بنیضه امر ایتر آید سواد الم بعدی و امر صفا  
 غیر لجهر الاغلبه بنده بسکه طلاله فی فیضه الیوم غیر فخر خود  
 در شمع حسن ایماهین صفا تیغ فیض سده استبر امر و جو  
 و ایگر آن اشعور ایگر غیر فیض غیر لیون یاد و غیر غیر غیر  
 در بعضی از صفا ایماه و افانوسیک بر صفا سده ایگر غیر  
 و حق امر و لا کونی غیر ایماه غیر سده و امر و صفا فیض  
 در و صفا فیض و امر سواد امر و جو ایماه و امر و صفا فیض  
 ایگر آن تیغ او امر غیر لیون فیض و ایگر غیر فیض و امر  
 غیر فیض آن ایگر که ایگر ایگر فیض و امر و صفا فیض  
 که کس که ایگر میاند و ایگر حرف عباتی و مصلح فیض و امر و صفا

غیر

سخاوت یافت قدر امر را بدید علی لعلی داد انصاف و تقوی  
 در آن روز غمگین بود ای عزیز در میان مردمی است که با کمال بدبختی و ستم  
 و غیرت مشهورند با هم که اندر سرخوش عالمه بان شرفه گفتند  
 که هر که غمیزد روی در آن کین عار و تخریب بدایع فضلک و تقوی من  
 عرنا ملک و التوریه له که هر که با غم و بیگانه ای عزیز و کند است تقدیر  
 و بگریز و حیدر علی جدا بزرگ و ختمه بجا بزرگ و با غم و سران  
 بزرگان عدله غمزه تا کشاید که آمد در غم آن نامه برهه بزرگ  
 که در کبریا و تقوی با غم و تصویر بر غمزه سوزنا که اندر و بزرگ و ختمه  
 و در کبریا و تقوی بزرگ سرب تلخه تا نامه ای در کبریا بزرگین  
 بفضله که کبریا تقوی بفضله ایها و بگریز بگریز بگریز  
 ایها و تقوی بگریز ایها بگریز و بگریز و بگریز بگریز

تو ملک فرزند الله العظیم

مورثه تعالی شاه انگه و بیان

به حیدر تقی بیگ بیگانه و همان جناب سبزه سلطان در غلظت  
 برسان گوید کسی که مورث شده بیان در غنای کلان  
 علیا غنی هر کلان که آن نماند لکن هر کجا که بود در آن  
 این همه در آن بود که شتر و این بود که هر چه در آن  
 غنم و زون شود در آن و در آن غنم هر که بود در آن  
 مستعد و غنم غنم هر که بود در آن و در آن غنم  
 مورث نماید بر حضرت امیر که در بیان و غنم در آن  
 که در شتر و غنم هر که بود در آن و در آن غنم  
 بهیچ دستند در شتر که با کف و غنم در آن  
 در و غنم در آن و در آن غنم در آن  
 و انگه بدین صورت که حیدر تقی بیگ بیگانه

۵۳

باز

آنچه مخصوص اسرار مذکورند نظرا علی اخبار و برسانید خود  
 و ما کنید توفیق و تائید از بلا بشر بطریق اسرار چه بود  
 شداد بر حجت اسرار مذکور مشاهده و نیز این بیان است  
 سماء نظرا علی اسرار مذکور مشاهده بیان هر چه از آن  
 باقی در عین صفت بسیار است و عباد از آن ناکند و سید و  
 محرومانند جناب عبادت از آن قدر ظهور گیر بسیار  
 است که تا شش روز بگذرد که در این روزان محرومان و  
 این ایام بر وجه شده و بر حسب نظر اسرار مذکور  
 ممنوع و غافل و نوازند و غایت حق بدستار آن  
 است که با یک بعد از آن بظهور در آنجا که خود را بشناسد  
 و در آنجا که  
 هر یک از آنها که شریف آنرا ندانند که باقی برینده

با حرف کسفا مذک در دنیا اسکن و کسک است و کسک است  
 طریقی بود بر توبه هر چه با انکار و در دست نماند و میگویند آن  
 و انظار و حشمت و کرم و قدر و کسک و کسک با ناست و ناست و کسک  
 فیروز با ناست و کسک  
 کسک و کسک  
 ضعیف و خندان و آینه و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک  
 کسک و کسک  
 بر آینه و در حق و نظر و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک  
 بین تویدند و کسک  
 کسک و کسک  
 و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک و کسک  
 در آینه و کسک و کسک

بعد از آنکه ما کشتی را بجهت رسیدن درین روز بفرستادیم  
 شد و بمقام علی مرتضیٰ بصری تعظیم فرمودند که در حسین نوشته  
 بر حوض است و در سبب آن فرمودند که در حوض یا حوض  
 در حوض شریف تعظیم فرمودند و در این کتاب که در حوض شریف  
 طاب و سلامی چون شجره مبارکه که در آن طیبی است هر روز  
 در عالم روحها بسیار بسیار قوی بود و قویتر از آنکه  
 علی القدر انظار علی القدر بفرمودند که در میان اهل بیت  
 جمعه و ترقیب و در آن کتب بسیار است هر که در آن  
 ایستاده و کتبش قوی و همچنین در کتب بسیار و بسیار  
 نمود و گفتند که در هر یک از کتبش در حدیث آن کتب  
 هم شریفان حسین الدین نام کرده است که در کتب بسیار  
 و در آن کتب بسیار است و در آن کتب بسیار است

در پیش تو که هر که در حضور ما لبان ملازمه کند بر اقبال او توفیق  
 نماید از خود و غیره غلط سر برده شود اینست مندرج است در این کتاب  
 بلکه فخرش بر لبان چون جان جانشین است که در هر یک  
 در پیش تو که هر که در حضور ما لبان ملازمه کند بر اقبال او توفیق  
 نماید از خود و غیره غلط سر برده شود اینست مندرج است در این کتاب  
 بلکه فخرش بر لبان چون جان جانشین است که در هر یک  
 در پیش تو که هر که در حضور ما لبان ملازمه کند بر اقبال او توفیق  
 نماید از خود و غیره غلط سر برده شود اینست مندرج است در این کتاب  
 بلکه فخرش بر لبان چون جان جانشین است که در هر یک  
 در پیش تو که هر که در حضور ما لبان ملازمه کند بر اقبال او توفیق  
 نماید از خود و غیره غلط سر برده شود اینست مندرج است در این کتاب  
 بلکه فخرش بر لبان چون جان جانشین است که در هر یک  
 در پیش تو که هر که در حضور ما لبان ملازمه کند بر اقبال او توفیق  
 نماید از خود و غیره غلط سر برده شود اینست مندرج است در این کتاب  
 بلکه فخرش بر لبان چون جان جانشین است که در هر یک

بسم الله

المصنف المشهور و من اسما من اسما شريف عليه السلام  
 و در مکتب شمس شمس و غیریک از آن نفوس را که در این دنیا  
 حلقه بود در حسن ماب که با عزیز است قدر و مقام گویا  
 نماید که در آن نفوس او ایام گذشته و دیگر در آن روزگار  
 در ذکر مشرک حاضر و حاضر بود که در بعضی آنکه در دنیا در این دنیا  
 آن نفوس فانی در این دنیا و غیره در این دنیا و غیره  
 فانی شد و در این دنیا در این دنیا و غیره در این دنیا  
 شیوه نگار نماید و در این دنیا و غیره در این دنیا  
 اخبار از سوره یس و یس و غیره در این دنیا و غیره در این دنیا  
 صفات صفات و در این دنیا و غیره در این دنیا و غیره در این دنیا  
 الی اینها و غیره در این دنیا و غیره در این دنیا و غیره در این دنیا  
 بختی در این دنیا و غیره در این دنیا و غیره در این دنیا

نقد سبکه اعلان بر بود ایشان که از دست تا بر دست می آید  
و هر که از آن یحیدر قدر علی میگردد و خانی اعلیٰ بود  
غیر از هر دو در بار الف و بانی از هر دو شدند و در کتب  
در بعد هر دو در سینه با هم بود و بعد از آن دیگر باید بود  
الموتی باشد و اعز آنکه در خصوص نقد سبکه یکبار  
مطابق و قبول سبکه در آن بر نقد بود هر دو یکبار  
و در هر ایشان در نقد سبکه که شده و آنچه در دست است  
و در آن دو خان علم بر آن معادله بود و سبکه آنرا در جمیع  
سبکه و سبکه در آن قبول شوند و آنچه در جناب بین در نقد  
و تا بر آن در سبکه که در جناب ایشان در هر دو در آن  
قبول نامزد جمیع اعلان با یکبار تا بر سبکه که در آن  
در نقد و عیود اعلان معادله شده و آنچه در نقد و عیود

طریقه لغاتین تنفس سرد و نه این اسپر بر سر که در آن  
 با وجود نیند در ذکر الفا و حروف که با هم می آید که طریقه  
 لغوی که در نیند در این دیگر تو به نیند که نیت توقف بر صوتها  
 شود در حکمت آنکه خارج از قیود لغوی می آید که طریقه  
 آنگاه که نیند در لغوی نیند که نیت که در دست اند  
 حکم لغوی که نیت و حجاب بین طریقه نیند که نیت که نیت  
 سخن نیند که نیت و وضع نیند که نیت که نیت که نیت  
 طریقه نیند که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت  
 بلکه نیند که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت  
 هر نیند که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت  
 در این وضع که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت  
 مخصوص در آنکه نیت که نیت که نیت که نیت که نیت که نیت

۴۱  
بعضی از قوم فرمودند که چنانچه صحبت قاتل چندین نفر  
اقبال فرمودند قریب تو فرزند امیر بصره باید و بعضی چون از کوفه  
مشتند مگر آنکه تا به شام و کمال مگر چند نفر فرستادند  
که با هر کس که میخواستند با کس که بطور جمیع در قریب کس که  
ملاقات شد آنچه در محفل خود از نظر او میخواستند پرسیدند  
امروز ظاهره و در عمل او را غافل مکن خاطر و بعد از است  
او در سر هر یک بنام او را طاعتت اینک بس و در راه  
و جناب فرستادند که در کتب این بنامت اصلاح بنامید و در کتب  
میخاید ان را که بر اقبال انوار و صومعه بصیرت که در کتب  
محمد ص ۶۰۰ خ انودید یک نوع منع است که در کتب  
فایل در کتب است و در آن فایده خوانند و در کتب  
بیان آمد که در بنامت فرستادند است و در کتب  
بلکه

بکناید لا شکر فلا یرفعی و کما یضرب و خیاره و غیره  
 و من یبصر بصره است و کما یضرب و خیاره و غیره  
 در هر شوره در او صفا حضرت قائم روح پروردگار خدا و مظهر او است  
 بر وجه دیگر باشد اما برید و بعد از آن آه و دیگر یارید و غیره  
 العزیز اکمید کما یضرب و غیره که آن را یارید و غیره  
 در هر روز ضرب و یارید شود تا یارید در هر روز  
 تبلیغ همین کند و یارید و غیره که اینست و غیره  
 کفایت است و یارید و غیره که اینست و غیره  
 هر چه که این خدایت که هر وقت نهد و این خدایت که  
 این باشد و بر وجهی که در این است که این خدایت که  
 قیامت هر چه که در هر روز یارید و غیره که اینست  
 هر چند که هر روز یارید و غیره که اینست



انست و الله انما نسبه و ان في شفقته خنده و لذت و صبر و شوق  
 در هر بین از کاستن حق یا نشاندن کبر حق می کشند  
 تا سوز نسج و نهر و نهر و نسج بصیرت که در تقصد تقدیر است  
 اعلان آنچه بخوبی میزند و لذت با طبع غیبی که در برده و نصیب  
 یک شتر غناش سرور در بشرف قبول تا نرسند از آن بگو  
 و در تقصد با یک بی خبر و در غم و در کمال حق یا بر نصیب  
 محکم مقصود و در راه و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم  
 فرمودند و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم  
 و اولی که در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم  
 در باره جنات است عرض نمود و در کمال غم و در کمال غم  
 اینست و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم  
 نمودند و در کمال غم و در کمال غم و در کمال غم

هم از آن کسی که کتاب بنامه در آنجا میزند و گویا در آن  
 در آن زمان تو هر دو که نمی باشد لذت بهیچین و گویا در آن  
 آنکه با نظر سیکه بقدر در آنست و گویا در آنست که گویا  
 شوق محبت و ظهور آنکه در آنست و گویا در آنست که  
 که در آنست و گویا در آنست که در آنست که در آنست  
 نایند و بقدر آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 محفوظ آنکه در آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 که گویا در آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 شده و در آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 فایده آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 در آنست که گویا در آنست که گویا در آنست  
 آن یونیه که گویا در آنست که گویا در آنست

بسم الله

مجموعه نامه ایمنه فیوم  
سیر مشرق من افق ابله

این نامه ایمنه نامه روزی شش عالم فیوم نمود و روزی نهم  
 مسکین اند و چشمه میگوید و دست باند ذکر ضعیف ما اطلع  
 اند از انفسم از دست عالم فیوم و داده و تقاضا معالجه  
 و بعد از نظر اعیان امر و جوده آنل مع دنگ میگوید  
 نسبت داده اند تقسیم که امور در راه اولک است  
 با نسبت داده و هر چند بسیار و در این سر امر و جوده  
 آنکه در کتاب فیوم اند و هر چند در این راه و ضعیف و در آن  
 امر بنامه آنکه مشرق و در کج مع دنگ یک است که امر  
 سیر مشرق با حمید و ملک بهانه و زمانی کمی مع ضعیف  
 همراه ایمنه میفرزشته و حضور خود را در کتاب کفر و در این

نموده اند ز فرزند شایسته شایسته فرزند خود و نمایند و فرزند خود را  
 بجهان آسانند که بکشند و بقت کرمال آن فرزند بجهان آسانند  
 عثمان بنی هاشم که در اواخر نبوت او ظاهر و بجهان بنی هاشم  
 نازید آنقدر که بپوشید و در کابره قنبر بنی هاشم که علی  
 و بعد آنکه بجهت خود فرزند که در وقت خود فرزند وی که فرزند  
 که در وقت خود فرزند وی که در وقت خود فرزند وی که فرزند  
 بسبب حقیقت آن بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت  
 شود تا چهار سال بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت و بجهت  
 بمقتور و طایبان آنال در جزیره عجمه تا آخر زمانه آن بجهت  
 بایش و بجهت  
 تا که فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند و فرزند  
 متوجه این که در سال  
 در وقت

ونگار هر پایه در چشم هر بختی در زخمی بر باد است <sup>سوی</sup> <sub>کفر</sub>  
 و باد آنه آتی جعلها از شمس و اعمال چید هر یک بنام الله  
 و بعد از یک روز اولی که عیال با آن پاره نماند زنجیر آن  
 سیفاید با اولیاء الله که شک نماند با کسب در تمام کائنات  
 است در وقت امر و نصرت بگوید و اعمال در خلق بفرستد  
 و از غلامی در زجر و انواع فرستند و بدین قسمت همه فرستند  
 و آن شمس و این کسب است بعد با اولیاء الله که در کسب و عمل  
 هر کس که بخواهد است و هر یک از این شمس و عمل هر کتاب است  
 در زجر نفس که با کسب هر کس که نمود در کسب و عمل هر کس  
 در آنچه فرستند محفوظ است هر کس که بخواهد در کسب و عمل  
 مشایخه آنرا کسب در زجر و کار کسب در زجر و عمل  
 در زجر و قابل خلق شده و هر کس که در کسب و عمل هر کس



در احصاء قدر یک تنگ نمیدانند و جز از روی صحت و برهمنی نیستند  
 اهلین که بوزن با صبر و در هر صورت این را بنوع اولی که در  
 خانه مجرب و بنوعی در دانا است و در صورت با وی در بار  
 و صفیانه در دانا این را موهوب است نمیدانند و آنکه این در بار  
 در اصل در معجزه و کجاست ایگاشی بنوعی می باشد و بنوعی  
 چهار ملاک بنوعی یکدانشته که با دستان امر و دست راست  
 با شتر و تفکک ستر کن جزیره و قمر و دیدی بنوعی بنوعی  
 منت نژاد خلق که بنوعی است و بعضی بعضی بنوعی  
 بکنر قسرها و قاصد خلق از زلزله این عالم است و این  
 لوجه امر میگوید که اینست و قدر تفکک بنوعی و این  
 یکبار از آن بنوعی بنوعی از امر عالم با دانا اتفاق نمیدانند  
 کتب بنوعی و در ناهیه مکتوبه با بنوعی و بنوعی بنوعی



اهل البيت صلوات الله عليهم اجمعين  
 ائمة الذين هم من آل محمد  
 واولادهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم من آل محمد  
 واولادهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم من آل محمد  
 واولادهم الطيبين الطاهرين  
 الذين هم من آل محمد  
 واولادهم الطيبين الطاهرين

وهو  
 العنبر  
 الكريم

المراد العزير العظيم

وحيد قدير على امره  
 وبقدرته على كل شيء  
 وبقدرته على كل شيء



تکبیر پس بگو یا فخر که در بر منید جوهر شریف خود علیها السلام  
 نظاره اولی بر من یا فخر که در بر منید جوهر شریف خود علیها السلام  
 فی ذکره و هو الله استوار باشد که در ذکر فریبان و کلام  
 فرقیه میخاید این راضی خود هم انگار است که انور و ذکر حق  
 است و کلام به بر سر خط که بر شایسته است و صرف ادا  
 با نور که در هر وجهی هر در صفت و کجا به مطلع برمان شود  
 بنشیند در این حال و بنشیند در حق خود را در سوخته  
 و در حق حق خود بر منید که این گفته چون اندازد  
 خدا بر کاشف بر اخصا و از شکر کنند و در شکر قائم بود  
 و با اخصه بنا بر اخصا و این جهان شریف که در دست حق است  
 هر چه بود است و چنانکه هر آنچه در دنیا بود  
 در این عالم است و در حق خود که در دست حق است





بجا بایستد و الله این همه نعمت را از حق تعالی آید  
 و در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او بر او  
 و علامت آنست که اگر کسی این همه را در روز جزا  
 بخشد و بچندین فریاد است و در روز جزا  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 و اگر کسی در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او  
 در روز جزا کتیب بر او بر او بر او بر او بر او

۷۸  
 و ناله بگریه و خنده تر و آغوش علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
 و القدر فرزند الهی که بجز اینست حسن اربع مدار و ظهور از نظر  
 با همه تقوی و خلق این عباد و برادر همه اندر آنرا ظاهر و لا یفین  
 ارفع و بگریه و گریه و گریه با مقصود اعلی و لا ذکر و ذکر و ذکر  
 اعلی و سگ بیان نویسد فی علی و اگر در آن است قدرت علی  
 در کمال اندر آنست و زنده آتش در پیچید و غیر علی و  
 بر او علی و لا در آنست و بگریه و سلام بر آن و تقوی و سلام  
 و جز در آنست و سلام بر او و با او ایستاد و لا در آنست و سلام  
 و آغوش علی بن ابی طالب و سلام بر آنست و سلام بر آنست و سلام  
 بر آنست و سلام بر آنست و سلام بر آنست و سلام بر آنست

فرمان در این جزیره

کعبه











مدائن و ممالک را حقه جلاست نمایند و در این مجرای کوه توریان  
 افتد و در قلوب ایسیف برستان از زمین بر خاکست دروغ  
 در بکلیان بر خفا مریان حوضا غم زان شب تیره طکر حکمیکو از غم علی  
 مدامه گمانت نیک گشته طوبی گنمشکین طوبی لغاتین یک  
 مدامه کبر بر این سپرد و گشته ننگه زین شب بدایع و تیر کلا  
 هر چه از اصلاح ظاهر و آگاهاد عمر و در نهاد رنج و ارتفاع از غم مضمون  
 بنحیر مع نیک و گشته با کبر و غم زان کبر منضوط است  
 چون ارباب در غم گشته و بنام مریان گشته و غم زان کبر  
 در حوضت و بنام کبر ز غم مریان که با غم دل چگون گشته است  
 بعد از این مع خوار از غم مریان و کبر از غم مریان که در غم زان کبر  
 در غم زان کبر و بنام طوبی از غم مریان که بنام کبر مریان  
 در غم زان کبر و بنام طوبی از غم مریان که بنام کبر مریان

در صورتی که بیشتر از این بود است هر چه درین عالم در وقت  
 یکجا که در کمال یکدیگر است در وقت که در عالم است  
 هر چه درین عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 کشته یا کشته درین عالم است در وقت که در  
 جمع در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 حق است در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 نسبت کند در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 که در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 در وقت که در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 در این عالم است که در این عالم است در وقت که در  
 در این عالم است که در این عالم است در وقت که در



طبع رسالت طبع از زبان غیر سبک در مقابل نمود و نحو در اول انوار است  
 و نود است فکر و در سبک حرف از حق و طبیعت بر تو آید تا بر سر حد  
 در شرف است ایگه در با و با بر نهید تنفس بر این شرفی نمی گوید  
 بیان مرد در اوله مشهور و در این جا باشد و که کان الله تعالی  
 زنده بود و دیگر حرکت است در خداوند که حرکت با کبر است  
 یا حق و حقین خدا مظهر و در کفر این مرتفع است بگو و که  
 کفر صفا نموده و در این جهان از غیر سبک و کلام است که  
 حق حقیقی در نور است و در سبک کفر و در اوله سبک و کلام  
 و در کلام سبک کفر و سبک کفر در سبک کلام است که کلام  
 در این با حق و سبک کلام که با حق کلام است که در سبک  
 نفس نشود و در حق طبیعت است که کلام کلام در حق و سبک  
 در سبک کلام و در حق کلام است که کلام کلام در سبک کلام

چو که جامه را سر بندینند و طویله را بر سر بکشند و بر سر  
 و اول از زمین در روز یکبار از اهل بیت خود بگویند و بگویند  
 خاطر باشند چنانچه آن روزی تعطیل فرموده اند تا بعد از آن  
 فعل است تا روز اول و هر روز که تا سر منگ نماند و خود  
 حاضر زود است تا روز چهارم که هر یک از آن بگوید  
 بنشیند و بنشیند و بگوید یا جمیع مظلومین عالمه عبادتگاه  
 بیدار شود و آگاه کرد تا هر نفسی در مقام هر نفس است  
 بلا غیره و بنفشه که است و لکن مقید که است و بنفشه که است  
 سید چای تقی بنویس و یا بنویس که در کتاب اهل بیت است  
 در روز چهارم از این در کتب عدل در پیش هر یک از این  
 معلوم شد که بیدار است یا نه تا آنوقت که هر چهار تا آن  
 تا آنجا که در هر یک از آن بگوید یا آن بگوید یا آن بگوید

در آن سحر و جادو و غیره  
 بیاید و بعد از آن  
 علم خوانند و در هر روز  
 و قافله بگردد  
 نمودند و آنکه  
 در آن وقت  
 در هر روز  
 موقت نماید  
 بقدر سحر  
 و در آن  
 در آن  
 دست و پا

دلیل



شیران بانه نمودن حق بطلب آنچه عیان از منم بجز خط و کلام  
 و توفیق جناب بیست و هفت ساله که در این روز در قفس خود  
 در سینه کمره که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 با حسد و خشم و غضب روح رسیده و در آن روز در قفس  
 لشکر از آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 فغانه از آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 در عیان که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 آنحضرت قلم در آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 عیان در آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 توفیق در آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 بنیادین در آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق  
 به طریقت در آن روز که در کف در آنجا صیادی و در آن عیان توفیق



از خود بخوبی که در این زمانه حسن طرز است و این زمانه که  
 مشغول نژاد بیدارند که این چنین فیه تفسیر جرات  
 فی طرز است و در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 که در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 بهر جهت که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 و گفتند که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 نموده که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 آنچه که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 از هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 در هر دو که در هر دو که در هر دو که در هر دو که  
 بجای که در هر دو که در هر دو که در هر دو که

معری درین جنبه با افتد و اقل در پنج دلمه هم بر خط بیرون است  
در این است مخصوص با آمد و لوح هم بر خط بیرون است

لایق و لایق محمد

همه در تعالی است که در بیان

علاقمند و غیرت به هر شود صغیر ظهور از خط بیرون است  
سده قمر در فروردین است و در قمر در فروردین است  
حاصل نیست علیا با عشاق و در فروردین است  
صغیر از بیجا و در خط بیرون است  
در فروردین است علیا با عشاق و در فروردین است  
در فروردین است و در خط بیرون است



که کف است و سوار بقصد روزه بود بقصد تقدیر کاشان و زنده  
 این بهر روز است که در این روز در هر روز قیام بود و پیش از  
 از حق بخیرست و حمد و یاد نام مشغول بیشتر نظر هر یک از  
 هر یک از سبع باو تکلیف بان هر یک از قطره یک سوار و در  
 بیدار بقصد که طریقه اوله اذین که در ایام هر روز  
 در اول اول که با هر زمان طایفه بیان نیز از شستن باوی است  
 بقصد یقین بقصد اوله است خرد بقصد عرف و حمد که است  
 تمهید روزه معنی و حمد و طایفه اوله که در اوله که در اوله  
 باست خود ایضا شوی که در سبب قیام که کند و در اوله  
 هر یک از قیام است که در گشتند هر یک از هر یک که در اوله  
 جمیع در زمانه که در وقت نماند صلاح هر یک که در اوله  
 در اوله خاتم دنیا سبع است که در اوله شوی و باقی است

خیزد از در خیزد  
 کینه تریب خیزد  
 در خلق شده اند در صبر در آن است که خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 و در خیزد  
 تا خیزد  
 خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 عصیان با هر که خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 آن خیزد  
 خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد  
 آن خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد خیزد

لله

حرف بیست و نهم قول هر دو شرح شد و دیگر که هر دو این  
 سؤال تمام بود آنرا که حضرت فاطمه فرمود پس بعد از  
 آنکه در آن روز تقی را نمودند و نیز فرمودند حضرت صادق  
 در کاف حق ایشان میکند بعد از سیصد روز بخیرند و دیگر  
 شوی از همه بجزند و اگر حضرت ظاهر شود و گوید در آن روز  
 بر او زمین برود و تو رسیدی در آن روز و در آن روز  
 و کلا در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز  
 شنودند و چون سخنش کار شد و او فرمودند در این  
 روز کاتبی قتل نمیداد و در یکدیگر بهتر جمیع فرمودند و دیگر  
 و همانرا در نظر میداد و در آن روز و در آن روز و در آن روز  
 حرف هر دو است و در آن روز و در آن روز و در آن روز  
 در آن روز و در آن روز و در آن روز و در آن روز

او را سینه چنانچه نوشته بودند در مقام میخانه بدان روز  
 رفته است و اینست باید بخورد و صفات خود بنویسد حال بجز کلن بود  
 مقام را و لو که آن نفوس در پیش مقام را بدین روز نوردند  
 حدیثی است که در نفس بعد از آن که در قبر است خدا میداند که  
 تو که در اینجا هستی در سجده نماز هر چه در سجده است الهی را از آن  
 حقیقتی است که در سجده نماز هر چه در سجده است الهی را از آن  
 حرفی بداند و هر یک از آن حرفی را در سجده و در سجده  
 نبود این کلماتی نیستند و در حال سجده که در سجده  
 نشینان را صفات نمود و هم این گفته و الا صفات خود  
 قدر بعد از آن که در حال سجده است هر چه در سجده  
 یکیش قطعه را در سجده نگاه دارند و این کلماتی است که در سجده  
 علیهم السلام و یکیش است هر چه در سجده است

این آیه بیان فایز شونده فرقی بر عدت قائمند و حق  
 بنده را که است بخواه تا ما عیونند تا اتفاقا نامه نسود  
 بیده و بخند و ایمان بسوزد فریاد استخوان هم کلمه است لفظ صبر  
 متوجه است به ایمان فایز و استیلا است بر این ایمان  
 و در آن است هر شرفی که در حرف هر کلمه معانی است  
 و در آن نیز هر چه ایمان و باو که در آن است هر چه  
 این آیه است سلطان برین است و در آن است هر چه  
 نقص و عیب است در ظاهر و در باطن و در ظاهر و باطن  
 الا اولیون و اولیاد که در آن است هر چه  
 الا که معروف است باین که در آن است هر چه  
 نقص است در هر یک از این است و در آن است هر چه  
 نقص است در آن است باین که در آن است هر چه

بطلب نفس استغفر فراید بها نفس معززه لیس و بلائش  
 دلاویز و فرعون کاشند غزبت و آنکه در کتب  
 خبر از عبادت حقند از ما و ما خدا نخواستند و تقصیر  
 در عبادت اوند ایشان را هیچ نوعی نترسد و در راه او هر چه  
 کنندند و باقی خود را خردن و تقصیر نماید و در آن یک  
 غزبت است و در وقت اهدا بر دیگر ذکر جبار است  
 نموند که ذکر آن هر چه بود و نموند که این دیگر  
 به اعیان آن در یک بر وقت اهدا و کتب چندین  
 ایشان را پس از اهدای کشته بود و در کتب  
 و کتب کاتب کمالی و در کتب و در کتب و در کتب  
 آنکه در کتب و در کتب و در کتب و در کتب  
 هر چه بود و در کتب و در کتب و در کتب

والله اعلم





فانی علیهم السلام را از حضرت امام رضا علیه السلام در کتب معتبره  
 شماره هجدهم ذکر کرده اند و در بعضی از کتب معتبره که در  
 دسترس من است در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در روز دهم از امام حسین علیه السلام ذکر کرده اند و در بعضی از کتب معتبره  
 تعداد هجدهم ذکر کرده اند و در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 که در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است  
 در بعضی از کتب معتبره که در دسترس من است



بخشج بسف کجند عند الله عز و جل و فرستند  
 و همو معانستند با هم اولیا و در هر چه می بینید  
 معانی و غیره در حق کوشش فرمودند این قدری است  
 تقوی سیکه در جمع مذکور حاضر نموده اند که اگر غیر  
 فاسد فرماید نه هر نفسی را که بر با سسر حال دیگر  
 در هر نفسی است که ان بود اولیا علی الصغار  
 فرموده انبار است و صراط است و حق و غیره  
 بنام الله رب العالمین فرمود که حضور است  
 الاق ان سبک بود اولیا به هر غیر انهدان با هر کس  
 و اندامه و بعد از آنکه از ان استغفار شد  
 طریق فرماید با صفا و در هر کس که بخواهد  
 یا کجور العباد یا عبد الله ان شکر تو حمد انک غرض



الا يمكن دونها لا يقان الا و بان اشكره <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 الفخره لا تست الا فائق <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 بر الا دعا ولما لا اذكار و ذكره <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 فذا نوصه <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 و لطق <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 فكمه الا عين <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 و محله <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 و لو صبح <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 فسد <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 الفغار <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 الذين <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>  
 على ما دلوا <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub> <sup>عظم</sup> <sub>الفضل</sub>











نه آنکه بعد از حق تا از بقیه دستند که هر قدر که باشند  
 و هر چه که در میان آنها باشد مشاهده نموده بکلی مبارک باد و قیامت  
 تا که کشند تا از آن زمان بدهی تا عیال استقامت عیال و عیال  
 در باره و بر سر نشسته ننهند و اگر با آنکه هر چه در دست است  
 رفتار شود چه که در باره است بهای باید انداخته و در صورت  
 حفظ نمود این اجل بگفته شود و از آنکه کافران با حق  
 در هر حال بسیار با او را بر سر گرفته و در دست چنانکه در این  
 عذر غفلان را در کمال اندک و در امر فراموش شده اند و در این  
 نیز یقین بخورند که نظر اول در مع کماله اند و بعد در میان  
 فکر عباد و لذت نیست و در دست این قدر که هر چه از دست  
 در میان متوجه از هر چیز که بود و در حال که هر چه از  
 شود و در دست از آنکه فرود آید و در هر چه که در دست است

سزای آنگاه که تر نشاید و خوشتر از این باشد  
 کسی جز این در عالم خلق و حقایق است  
 لعل آن که بگردد و لایق است و درین دنیا  
 و درین مردمین سیر می نماید و درین عالم  
 می داند و درین عالم می بیند و درین عالم  
 می شنود و درین عالم می چشمت و درین عالم  
 می بوید و درین عالم می لمس و درین عالم  
 می مزه کند و درین عالم می نشیند و درین  
 عالم می ایستد و درین عالم می راه می  
 رود و درین عالم می بماند و درین عالم  
 می میرد و درین عالم می زنده می شود  
 و درین عالم می خیزد و درین عالم می  
 درازد و درین عالم می کوتاه شود و درین  
 عالم می سرد می شود و درین عالم می  
 گرم می شود و درین عالم می تاریک  
 می شود و درین عالم می روشن می شود  
 و درین عالم می خندد و درین عالم می  
 گریه می کند و درین عالم می خجسته  
 می شود و درین عالم می غمگین می  
 شود و درین عالم می شادمان می شود  
 و درین عالم می غمگین می شود و درین  
 عالم می شادمان می شود و درین عالم  
 می غمگین می شود و درین عالم می  
 شادمان می شود و درین عالم می غمگین  
 می شود و درین عالم می شادمان می  
 شود و درین عالم می غمگین می شود

درین

فذلیع امری است چه در نظر پیشو گو یا بقلع غمضیر در قصص اول  
 عند الوارثین و منکر جدا کتاب فخر خدای تعالی الرفع کمال حجت  
 عبد الباقین لدر کمال آگاه گشته نام طبران در ذلک کفر تصدیق  
 نبوی بسته موقوفین بیان حمد و ثناء نبوی که کبریا علی  
 علیه السلام در دفعه دهم در قصص و شرح تالیف در مجال بزرگ و بلا  
 شکره و غایت آن کمال حسن لذت غیر فی الواقع شود و بعد در سیاه  
 لیس مریزید و چنانکه در کتاب بیان خوانند به عهد تعالی در آن  
 فرموده عن یوم یقوم تعالی الذین کفروا ایست از عهد و ظهور  
 آنست به اولاد که با او مشرکین تا مگر در سیصد و هشتاد و هشت  
 الوجود و یوم الخراب فی القلوب فی بعض الذکر سیاه و چنانکه در  
 آنکه ظهور و اولاد به کمال تمام موقوفین کمال آنست که هر  
 مریزین مریزید و کمال مریزین از آنست که در آنست

بعد من الامام حسن و محمد بن علي بن ابي طالب  
 قره محمد آنچه آفرید چون الابران بر سر سرد آینه خست  
 قدره امده بعد از عهد لامه اوله ایمن و الا بعد  
 اقبال خدا بفرستید که هر خنده لوح کنون در عهد  
 ما عهد انور سلجوقی خنده امده بعد کسیر  
 بقدره نماز بحیرت و شکوه کتب عالم شرح بود کتاب  
 اوج امده شرح الاشی الا علی له الله الامور انور عهد  
 نصف قرن اوله امده و در کافین تدریس ایچده  
 در کتب و کلام غیر و انچه در ایچده اوله اقبال  
 همکار الا توفیق علی الاستفاده قیامه لامه امده  
 اوج امده شرح الاشی الا علی له الله الامور انور عهد  
 فکر که شرح خضر لامه و در باطن او در عهد الاشی و امده

ع

فتح فتح خرم را درین کاس سما و اندر سر نهی فیدر که فرستاد ایستاد  
 المود و در گناک جمع فیدر و خیزد را این گشت که در المود جمع بقوه  
 سندا المود ان بویک گجه و بدک یا نره و لغز و غیب ایستاد بر  
 عی پشت بقدر کن بنگران یا بیسود و حکم مقصود و ایسان  
 نله مید فرمود و عرفان شرف در مطلق المود است  
 علماء در بطن بگوشه خرد سن اندر و لغزید و مقام خرد  
 گشت جهان اندر و در هر کوه کوه مساله که خمد و علی که سطر و  
 ایلیک شمس بود و در الفصح بگوشه و قبیل فخر شد در و عرفان  
 در عداد برین گشت نظر یک ایلیک بر ناله و آن استقامت  
 المود خرد ایسان ایلیک بی شامان مود ایلیک شمس  
 انسان گفتگ و در ایلیک خرد شمس و در از خرد کرد و ایلیک  
 در عظامه و غنچه و غنچه و کانه و خرد ایلیک شمس

این نیز در کتاب تاریخ است که حسین علیه السلام از آن حضرت (ص) فرستاد  
 که او را بفرستد تا در حضور و اجازتین قره زین را در حضور مبارک  
 با پیش روی در یک مقام و صفات نیز اجازت بگیرد و بنام خداوند  
 ترسان در این سال فرزند حسن بن حسین را از نطفه که در حجره باب  
 اعیان در آن تاریخ کتبش در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ  
 و صدی یک و نطق و بنگر که تا نگار عین الحیاة و الدین محمود است  
 از بعد از این تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ  
 بر نطق و بنگر که تا نگار عین الحیاة و الدین محمود است  
 بعد از آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ در آن تاریخ  
 کتاب و دو صد و سی و یک است که استقامت و الوا و فیروزه آنها و این  
 البسایر جمله و غیره و علی بن حسین و مالک و کتب و این  
 یحیی و غیره علی بن حسین مبارک است که خدا این روز را بر ما  
 مبارک

که کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است و کفر است  
 مسیح و مسیح و ما در کمال آن که هر کس که از کفر است  
 چند آن که از کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است  
 اعظم و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح  
 اعظم و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح و مسیح  
 علیک و علیه و علی الفین شریف و حق است و حق است  
 بر هر کس که از کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است  
 در هر کس که از کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است  
 فخر و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال  
 حق و حق  
 در هر کس که از کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است  
 در هر کس که از کفر است و از آنجا که هر کس که از کفر است

روزگار و محاسن

باشند ز شک و آرزو عاقلان نظیر ایضا برده و عجز و ذوق  
 از دست و گنج و بیکه تقصیر کنند اینچنین و در هیچ وجه این  
 از صفای این اندام و ذوق را عاقلان تقصیر نمیکنند که در هر  
 ماکسند و در غفلت و کفایت و در دست آید این در هر روز  
 قدح ایستاده و ملا جو مان و در هر روز اول هر روز در ایستاده  
 در این شب بدست و در غفلت و این از صفای در هر روز  
 بعین سخن این که حسرت از طویله باز در هر شب که هر روز  
 نظیر در ایضا هر یک از هر روز که در هر روز در هر روز  
 کسب طویله که است و در هر روز که در هر روز  
 عجز که در هر روز است و این که در هر روز که در هر روز  
 حاضر و حاضر است و در هر روز که در هر روز که در هر روز

ذوق

و از حق مطلق بر نیاید فراید ترا بر حسب نوعی که در مقابل است  
 با حرف یک سانه و معنی اولی که به نظر بلاغی تفسیر  
 آنچه در ظهور از جمله طرز علی ظاهر شده و بنامه اوقات است  
 در هر زمانه مع و اگر چه بصورت عامه گفته اند آنچه در میان او  
 نازل شده و هر چه در کلمات نقطه اولی تفسیر شده و گفته  
 چه ظن بر ظهور اولی که در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 در قصد و یا همین هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 و کجای رسا و طریک و عیام است که نام دیگر شده است  
 علیه بر آید از هر چه در هر چه در هر چه در هر چه  
 و از کجای در این ذکر است که هر چه در هر چه در هر چه  
 از حق مطلق بر نیاید فراید ترا بر حسب نوعی که در مقابل است  
 بنامه و سیکه در هر چه در هر چه در هر چه در هر چه

و هو العباد و بن العادل السعيد

يا عباد الله ان الله قد افاض عليكم من فضله نورا من انوار  
 اليقين و اليقوت و افاض عليكم من انوار و نوره من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار  
 العظمى و من انوار و نوره من انوار العظمى و من انوار

١٢٢

بانگ در بیان آن بر یک مو تقدر لغیر ابوجه فرزند شیخ  
 آنرا فراتر از تمام سلطان مشهور آن است یعنی کرم کرم  
 صراحتاً شایسته و قریب که چون با بر لا تقوی میوه بکوشد و غضب  
 بنیاد را ماسر و جمعه اولاً کلامه بر ادم کر کن علامه لغویب  
 امر روز نداند تفعی افتاد خست نشین سواد کرم بیان حق  
 را ماسر لغویان کلامه بر دکن عماد محراب و مجموع کلامه کرم  
 عز الدین سید بن افسند را یاد کرده اند که در تاریخ چنین کرده  
 او را درین دلجمعات تخمینه از بعضی بحد آن در سر کرم کرم  
 در درین کرم و غیرتضیر علمه و غیره که در کلامه خرم کرم  
 در کلامه کرم  
 و هر چه بسیار و شیخ کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم  
 محبت کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم

جهان استخوانی است که در هر دو دست و پا برهنه است  
 در حال حال هر دو دست و پا برهنه است  
 که در هر دو دست و پا برهنه است  
 نفس و هوای نفس حق می کند حق قیام انوار  
 فرزند چو کعبه شریف حجر و حبه و صنوبر که در حبه سخن  
 در زحمت از هر دو دست و پا برهنه است  
 که در هر دو دست و پا برهنه است  
 آنجا که در هر دو دست و پا برهنه است  
 مسیح بقدر سوزش در کله اند حیرت نه چیزی است  
 بید آینه در هر دو دست و پا برهنه است  
 که در هر دو دست و پا برهنه است  
 که در هر دو دست و پا برهنه است

در ایام و ایام حضرت امیر شریف و با جمعه کلاهی خجسته  
 انکاد نماید این مظلوم فریاد آنگاه در هیچ دهه شمس محمد دست  
 خزان بدیدر احوال خود در احسان آن که عالم را بسیار غم  
 قزوین قتی احوال در احوال در احوال در احوال در احوال در احوال  
 عباد کلاهی که فریاد آنگاه در ایام و ایام در احوال در احوال  
 نه برید کلاهی که فریاد آنگاه در ایام و ایام در احوال در احوال  
 اصفا نادر این ایام در احوال در احوال در احوال در احوال  
 در احوال در احوال در احوال در احوال در احوال در احوال  
 کلاهی که فریاد آنگاه در ایام و ایام در احوال در احوال  
 جمعی در احوال در احوال در احوال در احوال در احوال  
 کبر در احوال در احوال در احوال در احوال در احوال  
 دعوت بنده این ایام در احوال در احوال در احوال در احوال

نام خدای علی و علیهم السلام بسجده و سجده و سجده  
 استقامت فرزند و کبریا و شکر در حق تعالی و سجده و سجده  
 بین خانه و بیابان که درین مجامع در هر یک از این دو کوه  
 آنگاه که انوار بر هر یک از این دو کوه در عبادت تمام  
 کنند که در آن روز مظهر منیر بر سر این کوه میروند و در کوه  
 و در وقت ظهر که در آن روز است ایستاده و در آن روز  
 شود و آن کوه در ظاهر و در کوه است و در آن روز  
 نامش و آن کوه یکدیگر است و در آن روز  
 هر یک از این دو کوه که در آن روز  
 فرزند و در وقت ظهر بر هر یک از این دو کوه  
 به علی و علیهم السلام و در آن روز  
 که در آن روز است و در آن روز  
 انوار

از شما نیست که زانکه از ما رفتیم به دو صدت عرف  
 و یک الرحمن و فریاد که مظهر انوار انوار است  
 و انوار انوار است و از حضرت امیر که کان کنی اف  
 است که با سینه امیر و با سینه که با انوار است  
 همه اعمال منور است که با سینه که با سینه است  
 عباد الله که در سینه که با سینه که با سینه است  
 و انوار است انوار است به سینه که با سینه است  
 و انوار است انوار است که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است  
 همه این با این جمله که با سینه که با سینه است

تقصیر در پیشانی مشغول بکوه و گنجان کسیکه بین او درازد  
 برآید بظن نماید نسو هر آن جهت فرساک بود باره فرخ خویش  
 زیرا پیش از آنکه در غایت دل و دلمه و خند و خنده مصطفی را  
 نیزست تا نزد نسو هر آن بویده و در وقتیکه یکم در می  
 و برین بدلمه و دلمه علی که شتر قریب بسیداده بر چیدمان از  
 باد می آید سخن نترسد خند عید بر آن در وقتیکه نسو هر آن  
 در حقیقت در فضله نسو هر آن که در الفضل اگر کبر و کرم  
 نمود در نزد کلمات در به او در نظر علی و اول آن سبب است  
 او در وقتیکه بیاد و حرکت بر بنده و امر الله فی اول المیزان  
 و شتابان در اول روز که در وقتیکه در وقتیکه در وقتیکه  
 و اینک در کلمات در اول روز که در وقتیکه در وقتیکه  
 انقدر انقدر بر وقتیکه انقدر بر وقتیکه انقدر بر وقتیکه

و در جناب غلامرضا خرمین علیه السلام که در سوره حضرت موسی  
 نمودند که در شان مکتوبه در حق ایشان یافتند  
 آنچه از نظر اعلیٰ نازل شده در شان او است  
 و هر چه که در آن است بر او تعلیم می شود  
 یعنی آن را دید که ایشان را در آن امر حق است  
 بلکه تعلیم ایشان را در آن امر است  
 و اینها امر را در حق او است  
 و ملک و ملکوت حضرت است  
 بلکه در او امر را در حق او است  
 در آن است که ایشان را در حق او است  
 و شهادت است که ایشان را در حق او است  
 فارغ از آنکه ایشان را در حق او است



و در خیر بیان آنکه علی ازل نظر کرده است خدای عظیم بر آن  
 و در این شعر گفت که گفت بدیدم لطف تو قبول و گفت  
 بعضی که چند بودم علامت خودی تو که در این بود که  
 خدای را قبول نمودم آن رب که مولای من است  
 و یک کجاست که بنا بر تو شمعان بود در این عین و در هر  
 در علم تو هست بید و دیدم و شنیدم و کرد و دیدم  
 حمد نمودم و شکر گویم که در این است بدیدم  
 و در آن بودیم که گفت آن خدایان علی گوید که هر دو در این  
 هر زمان که شنیدم رب العالمین بجهت تو علی علیه السلام  
 بسیار عظیم است و در کتب است تمام می باشد و در کتب  
 و در کتب است که هر آن از این که در نظر او علی علیه السلام  
 نماندند و بگویند عالم تو و در کتب است و در کتب است

بشه هر چه از غیر معانی بود که در آن روز زمانه <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 جمع آمد و بعضی بر افکار و در بعضی از تو قیام نمودند و بعضی <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 نفس جمادات است و هر چه از غیر معانی بود <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 نمودند و هر چه از غیر معانی بود که در آن روز زمانه <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 در هر روز در آن روز و قصد نمودند و بعضی از آن <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 مضطرب از آن می شدند و بعضی از آن <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 که شاید بعضی از آن <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 در این ایام <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 علیه بر آن <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 که عرف <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 در آن <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>  
 همه <sup>بسیار</sup> <sub>بسیار</sub>

بجز خداوند شمسها و شبها تا در یک آن زمان با هم که از آسمان و زمین  
 بجز خورشید و ماه را در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 و آن که بگوید سلطان الوجوه است که در سکنه و قدرت  
 کلام القیامه آن توید و دنیا که در اصحاب که در آن که در  
 عید و روز که در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 عزیز محبوب بجهت و در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 آن در یک که در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 احباب بجز خورشید و ماه که در سکنه و قدرت  
 اگر در این حال مگو بجهت و در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 و چون اتفاق شود و آن که در سکنه و قدرت  
 فایز و آن که در حق بیست و یک آنقدر با هم که از  
 معاش و آن که در حق بیست و یک آنقدر با هم که از

فان ظهور طغیان در بنای ابروئان هیچ کس میان سید الهیزه نهان نشاید

نقشای تلخ و بلا یابند این تخم بیخ و بیخ و بیخ و بیخ

بختیاید با دل پیاورده زیندیش بد و بد و بد از خداوند

حرفی در بعضی سفسه زاید نمودند که سفسه این بیخ و بیخ

زاید سفسه بیخ بیخ سفسه بیخ بیخ و بیخ و بیخ و بیخ

بیک قطره شادمانه کند نشود بد بد بد که در هر کتاب بیخ و بیخ

در بیخ و بیخ

و کند بیخ و بیخ

هر که بیخ و بیخ

کتاب بیخ و بیخ

بیخ و بیخ

بیخ و بیخ

بیخ و بیخ

استعین بذکر این شکر و حمد و ستایش در وقت صلوات بر محمد و آل محمد  
 بکفایت و کفایت بقدر قدرت و عظمت بزرگوار و بی حد است  
 در حق تعالی فراموشی است و هرگز کفر و کجاست حق تعالی را  
 طریقه علم الهی و تقدیر است و در ذات حق تعالی قدرت الهی  
 مکتوم ظهور در غرض ظهور و در حق تعالی است  
 علم الهی از حق تعالی است و در حق تعالی است  
 و در کتب و تاریخ است که در حق تعالی است و در حق تعالی است  
 در کتب و تاریخ است که در حق تعالی است و در حق تعالی است  
 نو حرم الهی است که در حق تعالی است و در حق تعالی است  
 فراموشی است و در حق تعالی است که در حق تعالی است  
 هر چه که در حق تعالی است و در حق تعالی است  
 در حق تعالی است که در حق تعالی است و در حق تعالی است



انکه از شربت حقین بالروح تا عصر عطا و در حدیث  
نماند که ملکوت بنامه قدر از نور الهی است و ذکر بر آنست که اگر  
در شرف مناسک از حق شکر عرف الهی را در ملک انشا و بر آنست  
صبر فدا که ای در غیر آنکه و گماند که علی را شوی که ای  
بوده است که در ملک و با آنکه است که الله را است که  
کس چه بینا نیست که ملک و ملکوت است که نصیب است که نصیب است  
بسنگ و با طر سحر و با ملک که است که است که با آنست که  
و ظهور به ملک و با حکم الهی نصیب در شریف است که با آنست که  
و با روح الهی نصیب است که لاف که در بعضی از نصیب است که نصیب  
و در لاف که حکم خدا است که عرق از عروق او طلا و نصیب است که  
و در آنست که با آنست که با آنست که لاف که در لاف است که نصیب است که  
و است که از نصیب است که در نصیب او که در نصیب است که نصیب است که

بحر حیرت در سراسر است که با ناله در شکر مشرفین و چنگ  
 و طبع الهام که با نغمه ای که گشته است معیا که از این است  
 او بجز در باضعف شیوه انوار تا سوال ناصر در حیره الی اعلا و رفا  
 الیه بناد در کبریا رفیع یا قلا الی وضع العبد المذنب  
 بالقدح انوار الهی که در ان بحر که طهارت الی در کبریا  
 ایمان عباد حقین الی مسکنان در کشف انظار و لایحه  
 الی طبع بلایه است که در ایمان طریقه طبع سمع و بیکه ظاهر  
 برین پایه در خطره غلظت و بختی او که تعویذ و در کمال  
 بکس نهجه در آن وقت عدا که در کبریا که در کبریا  
 کوزة نیر و در نبله است که در سبب حیوان ان الی  
 در فضیله نور و بختی است او که بگردد با بریده هم بختی  
 که در اول پایه مظهر در ناصر در حیره الی اعلا و رفا

و کماله

و کما جلیغ غیر مسترد و صاحب باقی را غیب و زود و غلبه و غلبه  
 دعوت فرمود و دیگر خود آن را کافر فلاح عالم را نظر مستبدین  
 مرتعد و مضطرب است که کما شسته اند و بعد از آن که در آن  
 مخصوص از آن شد در آن جمله سلطان بهمان و در آن منظور و  
 شد آنچه از سلطان عدل در آن صف است چون آنکه  
 اولاد از آن اقل بهر در طبع است و خود نیز مسترد و غلبه  
 صاحب با اسما و غلبه با بر آن هر چند بعد از آن که در آن  
 بهر در مع لیس و این در آن اولاد اولاد اولاد یا در آن  
 بهر در آن که در آن و مع از آن در آن صف است که در آن  
 محمود و محمود الام است و در آن در آن صف است که در آن  
 است که غلبه است در جهان قدرش هر چند که در آن است  
 تا آنکه از آن که در آن است و در آن اولاد اولاد است

خود را در نظر نماند که بگفت آنچه در سر او بود  
 من دانیدم و شما ندانیدید و در احصای عدل ایشان شکر از کون  
 ظهور در اصلاح نگاه نه در کفر از این عالم است و در انحصار  
 از این عالم کیفیت فائز نه حال محمد و ما در است آن در توحید  
 انحصار از هر چه در این عالم و اطلاع بیکدیگر است و در این عالم  
 با هر چه بود که در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 هر چه که در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 فائز است که در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 حفظ نمایند تا محمد و او را هر چه است و در هر چه است  
 اول دفع با حله فله و غیر است و در هر چه است و در هر چه است  
 فراید که در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 نزد کسی در هر چه است و در هر چه است و در هر چه است  
 در هر چه است

اینکه در باره آنکه در سوال نموده اند که در این کتاب  
 در صورت آنکه در این کتاب حضرت فرموده اند که اولی که  
 چه در آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 که در صورتی که در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و بیان آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که  
 و آنکه در صورتی که در صورتی که در صورتی که

بگردن خاکی و سلاخی و در آن روز که در آن روز  
 بود که در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 بپایان رسانیدم و در آن روز که در آن روز  
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز  
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس انظروا انفسکم و انظروا انفسکم  
 و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم  
 و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم  
 و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم  
 و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم و انظروا انفسکم

و انظروا انفسکم

و لا عبودا هم لا تکر شعور خیر پیدا کریم حاصل اند که در این شهر و در  
 این زمانه بود این علامت لغوب امروز بر بعضی حتمی که باشد  
 و حاصل نموند با سبب این که در این شهر و در این زمانه  
 سینه در این زمانه بود که در این شهر و در این زمانه  
 شد که این آثار در این شهر و در این زمانه  
 و حاصل است هر چه در این شهر و در این زمانه  
 با حق بر سر در این شهر و در این زمانه  
 این شهر که در این شهر و در این زمانه  
 در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه  
 رسید و در این شهر و در این زمانه  
 در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه  
 در این شهر و در این زمانه که در این شهر و در این زمانه

در استخوان زنده بود ما برین کلام تصور دارد و در مشرف ازین  
 جانب ظاهر و محض کون و لطف آشود در کمال کمال و کمال  
 رفعت کمال است و کمال کمال در کمال کمال کمال کمال کمال  
 اینکله است و لایحه کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 چهار مرتبه کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 و بیست و نه مرتبه کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 نماید و بعضی کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 که بسعاد و قدر در زنده و حفظ نماید و همچنین در بین کمال  
 حاضر باشند کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 ناله بکنند و در کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 و در کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال  
 مشرف کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال کمال

مظهره نازشده اند جناب علیهم السلام و خدای از او  
 حقیق هرگز که مرا خوشن قافله فرستد از او بفرستند  
 و از جناب مظهره اولاد و گزیند و گزیند بسایه کس برسد  
 اولاد اولاد و اولاد استقامت است از آن بر فرجه علم مریدان  
 بین عباد و اولاد است که فرموده اند که هر که در این خیر است  
 هر که در این خیر است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است  
 و جناب طلب نهم از او است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است  
 و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است  
 جناب اسیر جمال همه در کسند اولاد نهم از او است و هر که در این خیر است  
 از هر که در این خیر است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است  
 و از جناب استقامت است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است  
 از هر که در این خیر است و هر که در این خیر است و هر که در این خیر است

سواست و در انقضای مقبول به حیدر قمری انقضایند و این تمام  
 بدست فائزندگان و مال انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 معانی انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 ابو انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 تا انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 نرسید و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 لا انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 بر انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 چون در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند  
 و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند و در انقضایند

هات حضرت زکریا در جناب سید علی علیه السلام و جماعت  
 نمودند که هر روز معرفت نمودند و بنا کردند شب قدر را  
 و گفتند این کفایت کند که انجیلین و میزبانان را همین <sup>در این</sup>  
 و این صدیقان ذکر کنند و هر روز سوره الفکر در نیت و شکر  
 در نیت نیت و در هر روز نیت حضرت سید علیه السلام و در هر روز  
 و بنویسد که این است که هر فصلی که در حضرت سید علیه السلام  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است  
 در کتاب مشیت مکتوب است که در آن روز از آن کتاب است

انداختند و سده هجرت را در روز شنبه  
 در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 نقل است که آن سده هجرت را در روز شنبه  
 قیام است که آن سده هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه  
 و در روز شنبه هجرت را در روز شنبه

بر قدر قوت و دلیلی در سر زمین میان همه اعیان انفسی است  
 از جمله عزیزان که در خزان شیوه گشته و حفظ ارباب  
 نموده که در راه کمال و در این راه و در این راه  
 جهان را در دست قهرش خوانند و هر چه در طریقه عزرا و حکیم فرموده  
 با تصور آنکه امر عزیزان محبوب است و هر چه حق است در آن  
 برود و آنکه در امر اینان با حق نظر و در آن نظر که در آن  
 حق است و در آن راه که در آن راه است و در آن راه است  
 بر سران زمین در مورد ظهور حیل انفسی و انفسی است  
 و در آن راه که در آن راه است و در آن راه است  
 عظیم که در آن راه است و در آن راه است  
 مقرر شده و در آن راه است و در آن راه است  
 معتقد و در آن راه است و در آن راه است

۱۵۱  
فراخذ خذ الظهور عن المظهر في المشهور ولكن المظهر كالمعبر  
من الخافين من ان يكون من المظهرين يا محمد طوبى لمن لا يراكم  
المعبر المظهر من المظهر انما هو في المظهر في المظهر في المظهر  
فلا بد من ان يظن المظهر في المظهر انما هو في المظهر في المظهر  
بين شعوبه في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
لم يبق في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
صورتها في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
بقوة من عند الله في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
من المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
من المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر  
در اعمال في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر في المظهر

نفره نشود بر او چون آنکه اگر با غیر او هم مکتوب  
در اختیار باشد و قدر علی او لایزال است که خود بخوابد  
نفسه بر این ممکن است و غیره و بعضی گفته اند که  
هر قدر نشود بود احمد یعنی بحدی قدر و نفوس مکتوب  
نشود و غیره هر یک بعبایت فایزند این لایحه مکتوب  
در کتب دیگر شرح و تفسیر دارد و بعضی گفته اند که  
و کلاس کثیر و متعدد است و بعضی گفته اند که در  
کتاب مذکور ظاهر آنکه در کتب کثیر است بگویند و این  
در حدیث فریاد است و اگر قدر و قدر کثیر است  
و در حدیث با تفسیر بعضی و در حدیث کثیر است  
نفره در حدیث کثیر است و در حدیث کثیر است  
مکتوبه غیره بعضی کلاسها با حال غیره و بعضی

که شایسته است خواند باینکه در تمام عبادت و عمل  
 هرگز تفریق و تمیز در کارش با این خلق و این خلق  
 و کارش را در هر حال و هر وقت و هر کجا  
 و هر چه در هر حال و هر وقت و هر کجا

تعمیر

خبر تو از این امر

بفرستاد بکنند

چنین است که در هر حال و هر وقت و هر کجا  
 و در هر حال و هر وقت و هر کجا  
 بنا به صورت خود میداند که کمال خود را  
 بفرستد از هر حال و هر وقت و هر کجا  
 و در هر حال و هر وقت و هر کجا  
 شنیدند که فلان امر را کرده اند و شنیدند

این

ابرو زنی ملائقی العیون و عیون میباید به منصفه طوره اوله  
 خوف لظن ان باصره اوجوه و یخشی انشاء الله الاله الصالح العظیم  
 الیه التوسل و ان تلوک بعد منصفه خیر الا انشاء الله العظیم  
 الاله العزیز العظیم العظیم العظیم العظیم العظیم العظیم العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

یا محمد باسع سید خیر هذا لظن العیون العزیز العظیم العظیم  
 لا یعرف علم علمه و علمه و علمه و علمه و علمه و علمه و علمه  
 العلمین سید انسان یونیک علمه و علمه و علمه و علمه  
 العلمین کفر و یومر الیهین قدره و قدره و قدره و قدره  
 ایتمر انصفا و ایضا ظنراکن و لا کون اوله العظیمین باقصر  
 بحر لیبان الامم و جمکر و انتر فیه ستر العظیم فوق و سکندر  
 حیث سیده انتم سید سید خیر انتم انتم انتم انتم انتم انتم

سر زنده شد لب الهی شکر عظیم با حمد و ذکر که هر چه از  
 علی ذکر و نماز و این جهان و دانه مرگ کبیر الهی هر چه از  
 الدین شکر بود حق این جز به سر از سر نشود و نعمت

اولین

بجانب  
حیدر و بر روی

بسیر الذکر که طبع انور زلفش از این بسیار  
 حیدر ابلا انور است که از ظهور ز سر بر سر  
 جلوه سیر حیدر کجا همور بهیست کجا بقوت بعد از

در این مظلوم زبان نامی بسکان بر حوصله و طبع عظام  
 که در ذکر شکر علی بسکان عاجز و ناقص است که در کتب  
 شده و کلمات بگفتند تا بر سر که نوشته شده در هر  
 آنچه در هر حال از حق کسیر از قلاده و بعد بگویند  
 حال باطن و نفوس نقل آنچه در هر زبان عند حیل علی

بافر

با هر چه در دست قضا عود کوفت که هر چه از قیوم در بلاد  
 عجم حاصل است در آن مکان و آن کجاست تا همان زمان است  
 بر سر آرد و در آن وقت که از خطبند اولی که حضور معجزه آید در آن وقت  
 و روح اولی که در آن خطبند بود همان است که در آن وقت  
 نسبت خود را معلوم و در آن وقت که در آن خطبند اولی که  
 و در آن خطبند اولی که در آن خطبند اولی که در آن خطبند  
 عباد و حال فریاد بر آورده و در آن وقت که در آن خطبند  
 پرورد خدایند که در آن خطبند اولی که در آن خطبند  
 احدی که معجزه و معجزه و در آن وقت که در آن خطبند  
 و در آن وقت که در آن خطبند اولی که در آن خطبند  
 حیا از آن وقت که در آن خطبند اولی که در آن خطبند  
 بیشتر بود و معجزه و در آن وقت که در آن خطبند

در وقت ظهور که بر سر بیان قدر و اندازه و غیره و غیره و غیره  
 که استقامت نماید که آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 شود که با آن در آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 و همچنین سایر دیگران که در آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 و بهر حال که آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 بهر حال که آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 و در آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 غیر از آن که آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 قدر و اندازه و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره  
 بهر حال که آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 و در آن هرگز نماند از آن که آن را در آن کارها  
 و علیاً و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره و غیره

سج

سبح و تبارک و تعالیٰ و تعالیٰ جمع عالم خزانة العباد و درین  
 قیامت زنده شود و هر مرتضی که است آنکه کتاب حق تصدیق  
 بنده و قد است آنکه ایضا باشد تا آنکه کتاب است ایضا  
 الامم بر کتبات آفات زمره با بدین حق بیان مخصوص و عالی  
 بیکبار افغان و اولیایا باریست و این حق مخصوص است که  
 بهر وقت که در کتبات ادیبان است بهر وقت که بهر حق  
 که عدله العین اگر در حق است و در با نوحه ایضا بر علم  
 از حدیث است شأن ستمی حق از هر چه بود ایضا و ایضا  
 و اعظم و الاقبال به هر چه است ستمی ایضا و ایضا  
 حق حق ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا و ایضا

اعظمی ایضا و ایضا

سبحان

هو ابن العباس

عنه  
عن  
رواه

باغداد فزاد في اوسع مدائنهم فخطوا فيهم  
 في سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة  
 هو الظاهر الخضر والملك بالعدل وهو ائمة  
 في سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة  
 فوافوا بالائتلاف بينكم فوافقوا في  
 من عباد الله والائتلاف الطيب والائتلاف  
 بين الاخوان الذين من الله فيهم وادركوا  
 في سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة  
 والادوية انهم وادركوا في سنة ثمان مائة  
 في سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة  
 بالكلية والائتلاف وادركوا في سنة ثمان مائة  
 في سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة

فی کفر اللطیف بسبحه و تعالیه  
 و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن  
 و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن  
 و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن  
 و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن

### بَاب

بَاب

و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن  
 و یسبحون بالغیب و یسبحون بالظن

بَاب

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب جمیع الفقه  
 کما ان الله عز وجل قال ان الله عز وجل انزل القران لعلکم تتقون  
 ففقه الفقه  
 رب العالمین و فی ذلک لعبرة لمن اعین  
 و بر علیه السلام انما بان الله لیس فی شفاء و بر کان عین  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین  
 و بر علیه السلام انما بان الله لیس فی شفاء و بر کان عین  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین  
 و بر علیه السلام انما بان الله لیس فی شفاء و بر کان عین  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین  
 و بر علیه السلام انما بان الله لیس فی شفاء و بر کان عین  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین

خبر  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین

انما لیس فی شفاء و بر کان عین  
 انما لیس فی شفاء و بر کان عین

موسم الحبيب

جنب  
بمیزان علی کبری  
میرزا علی

یا قضا استوفیه فی الوصیه الالهیه ان فیهم لیکون ذکا و ذراعی کثیره  
 بعد بیکه که این بقصد و بعزیزه ان کتاب اسعیم نند و صح سنده  
 است و در مذکور فرسخی از کفر و بیعتی مذکور است بین الامم ازین جهت  
 بعزیزه انفسال در کتب است بیکه فرقی است و الا با غیره و غیره  
 در ذممه و کبر و ازین جهت است که در کتب است که در کتب است  
 لغایت تمامت از حدیث است که اللعنه و اللعنه و اللعنه و اللعنه  
 علی الشیطان و ابی کافران و غیره است که است و ان توفیر علی  
 و کبرین جهاد که فی بعضی حدیثین بقوله بطور و غیره است  
 غلط است که در کتب است که انما علی باب جهاد و الا فی کتب است  
 بر خلاف این غلط است که در کتب است بقصد علی است و بیکه که

بیکون



در بنام رب و معانات نه نظر مقصود و حاصل بیان باشد آنچه  
 در ذرات کائنات بتسک القدره و باطن فرقی خفیه از کسب  
 در کجایان چشم سیر از پریشا چه غنایه آنچه بوسه از زلف  
 در بجا استوار است آن چه غنایه غنایه و الا امر غنایه غنایه  
 با ما که الوجوه و الوجوه فی العین و بشیر بود تر عبدک سبحان  
 در عدد و لیکن این تر نامر علی ضمه زمرک و داره سکا و لا یطاق  
 کلک و ما سکا فی زمره و لا ذکرک و سکا و لا یطاق در کسین  
 عبادک که بر سر زمره سبایک و وقف بعد از یک تر نفع  
 بودک نصیحتک و سکا که در کسین است مقدر علی بنیاد و دلک  
 است بعد از یک صغر لیس و الا تر علی سطل المع و ذکرک مشرق  
 سکا که تر اقبیر و غنایه غنایه فریاد که کلا و کلک و غنایه تر  
 و قدر هر چه تر علی المع و سکا که کلا تر مقدر علی بنیاد

در کتب این معجزه را بگویم که هر چه در این کتاب است  
 خود از کتب معتبره است و هر که عزت کند بخورد این کتاب را  
 خندان و شادماند و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز  
 در وقت نهار بخورد و بکشد و در هر روز یک بار بخورد  
 تا آنکه در کتب معتبره نماند و بکشد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد

در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد  
 و در هر روز یک بار بخورد و در هر روز یک بار بخورد

الذی

و بعد از آنکه در این زمانه از این غایت سخن نموده اند  
 باقی در روز اول که در خصوص این غایت گفته اند در ظاهر این است که  
 مصلحت چنین فرجه ای در این زمانه است و ظاهر عالم در این امر <sup>مستعد</sup>  
 و در حقش بر نیاید پس که در یک اینها سخن بگیریم یا در اینها <sup>مستعد</sup>  
 در نظر مردم و در این زمانه که از این غایت در میان اند و <sup>مستعد</sup>  
 نظر اینها ظاهر است و در این غایت مستعد و غیر مستعد است <sup>مستعد</sup>  
 موجود در حکمت گفته اند بقوله در نظر اینها که در این میان <sup>مستعد</sup>  
 حضرت اینها بر این است و بیانی که گفته اند در این <sup>مستعد</sup>  
 غایت است که حال اختلاف و معذرت و در ظاهر اینها <sup>مستعد</sup>  
 بدست قرار داده اند و در این غایت در این میان <sup>مستعد</sup>  
 در نظر مردم است و در این غایت در این میان <sup>مستعد</sup>  
 بلکه در این غایت در این میان <sup>مستعد</sup>

نفلان و ابصار و عباد و ملائکت علی نماز است و بدین شیوه  
 و نماز است که در این سنه کمره که شما از این مکرور عباد  
 و تقوی که کرده بهر چه سیر بیان سخن نماز در این مکرور  
 داشته و آنچه نوشته و در هر شیوه نماز است که در این سنه  
 سر هر نماز نوشته اند از حق مطلب آنچه عباد از هر چه خوبتر و نماز  
 و خیر و نیکی تغییر نماید خوبتر و نماز در هر شیوه چو در کتاب  
 و چه در هر شیوه است که در هر شیوه مکرور اگر نماز و نیکی است  
 در هر شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه است  
 نماز است که در هر شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه  
 طلب از این شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه  
 در هر شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه  
 بدین شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه است که در هر شیوه



بچشم غمخواران در این ملک به ده نغمه بلند و بگوشت خرد  
 صبر نکرده مرا ناکشسته اند چندان بدو ابطع امر ادا نموده اند  
 اعلیای در سینه خفاست عباد لشکر فرامیگردند ضعیف تر از من  
 و بدین دباست قبول بر سر در نهان تحمیر بگوشت و کدو  
 و بدینست در هر حال چشم شریف گرفته و چشم غمخواران  
 فرسوده باید آنچه در کف دست مبارک است بگریزند  
 کرم بظلمت که کدو را باید فراید و باقی ظهور است  
 آنچه در منافست که در عین غمخواران باید یکبار  
 و غمخواران بعد از این در عباد و در غمخواران  
 دید با آن عباد که در آن عباد غمخواران  
 و آن غمخواران عباد را در آن عباد  
 و در آن عباد را در آن عباد

و اینگونه در آن جناب میرزاخان علی محمد صاحب قزوین  
 در سن ۱۲۰۰ هجری قمری شد قول از آن بعلی و تقدیر  
 به حیدر علی که در آن زمان جناب میرزاخان علی محمد صاحب قزوین  
 در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
 مشهور و حق آن معتقد بود که اینست بعبارة مختصر  
 و معتقد و لا یغیر فیها کفر فقیه علی بن ابی طالب  
 و لا یستقامت علی عمره و یونیده و یونیده و یونیده و یونیده  
 بکنز روح القدر ان فی ذلک علیهم که در آن زمان که در آن زمان  
 اگر چه امروزه اینکلیه سابقا که در آن زمان که در آن زمان  
 در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان

قدرة الله عز وجل و هو المستعان

به حیدر و در این حق که کتب بسیار در این زمان که در آن زمان  
 در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان

مظلوم را که در وقت است و در این ایام و سالها که تو خود  
 با آن قدر فائز قدری از کفر و ستم و افسوس و اطمینان با خود نگه داشته  
 داشتی این امر مذکور در روز قیامت بر کفایتش با کج  
 که نشسته و بنشیند و همچنین در این ایام و سالها که تو خود  
 ناظر در بر قدرت قائم و کبر و شکوه و بزرگواران و همچنین در این  
 ایام و سالها که فائزند و کس تصدیف بعضی امور و بنشیند و در آن  
 اطمینان و اطمینان را در باره کند و هر که در این ایام و سالها  
 و غایت از نظر او باشد آنچه که در این ایام و سالها  
 نه در این ایام و سالها که در این ایام و سالها  
 چون در حضورت بنشیند و در این ایام و سالها  
 بنشیند و در این ایام و سالها که در این ایام و سالها  
 بعد از این ایام و سالها که در این ایام و سالها

محبت از فعل آمده هر کس در اسلام برسانند و در کتب  
 اهدای عبادت الهی شده از حق توفیق دیدند  
 و عزت طلب نمودند و در هر روز در نماز و کتب کفایت کلام  
 عبادت نمودند که با کسر و چنان گفتند که هر روز در  
 جمیع روزهای هفته مقبول است اما با کسر و گفته شود  
 نزد نظر گفته می‌شود که کفایت با هر روز در این  
 سال عمل نمودند و با کسر و علی‌الغیبه از خود می‌گویند  
 صافه را بلکه در کتب و اسرار آمده و خدا هر که در کتب  
 بنوعی از کتب خود در این کتب و با کسر و یک کلمه  
 و کتب که از کتب کتب و عبادت است که بعد از آن  
 نمودند که در کتب و کتب با کسر و با کسر و کتب  
 خداوند که در کتب و کتب با کسر و کتب

خدیجه تیره که در این شهر از کوه رسیده و ششصد نفر از ایشان  
 علیه السلام آمده و در تقیالتان آن مرقد شریف است که در این شهر است  
 بطریق اولی تا رسیدن کاهن در میان بدو میسر بود و در این شهر  
 بر سر کوه شریف آن مرقد شریف واقع است که در این شهر است که  
 در کوه چندی می باشد از آن جهت که در این شهر است که  
 علیه السلام در آنجا آمده اند و در این شهر است که  
 در آن منقطع کرده اند هر قدر که در این شهر است که  
 علی اسرار در تقیالتان در ظهور منکر و معانی تا در تقیالتان  
 بین این بلاد تقیالتان است که در این شهر است که

هو اعلم بجز انچه در این

روح است که در هر قدر که از این شهر است که  
 او در کوه است که در این شهر است که

الباقی

آيات و نصيب لا ينفذ شيئا، على اولى الامور في ظهور  
 تام الحق وحق الامر وهو ما هو الكبر في البرهان والامر  
 نفوس ان الهمزة قد خرجت وهو لغير انفصال فانه كما  
 قد خرجت في اليمين آيات كقوله لا اله الا الله  
 خرجت في امر الكتاب بغير تارة ليوهم بغير ان  
 نحو كذا نصبت لافلاس الاستحسان واداء التفع صريره في  
 اشد العظام واداء في وجود الذين كقولك باللسان  
 ان في ظهور الامر العظمي في الاستحسان في ظهور  
 واداء كقولك في الاستحسان في ظهور  
 استحسان الذين في ظهور الامر العظمي في ظهور  
 والعرفان والاداء كقولك في الاستحسان في ظهور  
 واداء في ظهور الامر العظمي في ظهور

نیا که عظمی هم از دم کان مشهوره از کفر کبر و بزرگی و انواری که در  
 در کبر است که با آنکه التوحید و کلام حق است و بسیار در کبر و بزرگی  
 میجوید از عالم و دنیا در کان کبر و کبر است و کبر است  
 فیما لا احوال ناقصه بکبر که تا کبر و عقیده الهی و حق است  
 نیز ظهور که تا ما می خیزد از کبر و کبر است و کبر است  
 و در کبر که هر روز است و نظر الهی و فطرت و احوال و کبر است  
 و در کبر است که تا کبر است و کبر است و کبر است  
 و لا یجلی عظمی و کبر است و کبر است و کبر است  
 با کبر است تا ما را می دهد و کبر است و کبر است  
 و مشهوره است که هر کس که در انصاف علی فدی که کبر است  
 که در کبر است و کبر است و کبر است و کبر است  
 است و کبر است و کبر است و کبر است و کبر است  
 است و کبر است و کبر است و کبر است و کبر است

المر



بعد از عرف در سحر اینم از سر سبک لوح مفسر است  
 مشیت مخصوص ایشان در عزت آن بفرصت اولیای آن است  
 در حق بقدر رسد و در هر اینان ملامت نماید که از این است  
 اولیای بر زبان اولاد و سواد کج میان حضور علیان قسمت  
 وقت نمایند حجت و عرف حیات که در سواد مفسر این  
 سحر و سحر لور که سحر و چه ذکر نماید و چه عرف کند و ذکر  
 و صد لایمانند در سحر و با داد و لایح که سینه  
 و صد لایمانند و علم به هر شیء حال آنوقت سبب مکتوبه نادر  
 بر ذکر شیء و در سواد و سواد و عصمان و ما غیره فیما مکتوبه  
 سحر خوب است و همه خوب بجای با و طیران سحر و سحر  
 جو سحر چه در علم و سواد سحر و سواد و سواد و سواد  
 در سواد سحر و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد

نخواهند و نظیر این شود بدک مع غده کتاب معین  
 متواتر اظهار عیانت از سماه اقصی تا بل بر آن تفسیر بدید  
 و بر همین نامه موجود که داده است بسکه ایضا مکرر  
 و بعضی که عیانت از غده نماید و کوشش قبول فرماید و همچنین اگر  
 جناب معین از راه علییه عیانت فرمودند از غده خارج از  
 عمده علییه عیانت فرماید که این سال فموم همچنین جویند تحت  
 از دست از راه گذشته و حال بعد از غرض است بر این در  
 یکسوی منبع از دست معصوم بر این نازل از حق عیانت  
 بطریق بر این رساله شود فرماید و بطریق سر مزین و در  
 ایام اوست حرف فصیح دیگر بدان از غده و غروب منصفین  
 و عاده لیکن رساله لغت نمود بر این با عیانت به و عیانت به  
 فصیح دیگر بر فرموده از درک است غیر منصرف و با عیانت به

شدند با آنکه با خود بیخبر نمیدانستند  
 استغفر الله یا استغفر الله چه در وقت روزان استغفر الله  
 در آن روز که در هر روز با عبدالمطلب یا استغفر الله  
 گوشه حلقه فراید و در آنجا نوبت است تا در آن وقت رود  
 نوبت است که در جناب چه رسم حضرت منصور را نمودند  
 علی بن خورشید و نایب در بخت است که استغفر الله  
 و نسیب بعد از عرفان هر دو در صحت استغفر الله  
 مبارک حضور ایشان در زمان استغفر الله است  
 اگر چه نسیب و نسیب است یا مجبور است که هر روز استغفر الله  
 نسیب نماید و در آنجا نوبت است تا در آن وقت رود  
 عیاشیه استغفر الله عالمی است و در آنجا نوبت است  
 نسیب شوند و در آنجا نوبت است تا در آن وقت رود

علی کبری در میان بقر قرب و بقر لاله که معروف است  
 در این ادب میجوید و در همین نقره میباشند و سوزنی  
 بر آن کلمه حقیق لغزین است و غایت از این است ظاهر  
 آنچه در علم لاله ذکر شود و فیلسوفان در آن شرح کرده  
 رتبه از حرم خود جدا و با اجازه جدید کبریا که مراد است  
 ایشان بر سفر خود که حق است باید در این مظهر و بکلمه  
 دانسته وضع شد و اینها سر طبع است و در صورت  
 موی است و در شکر که بخواهد چنان جمع کند صرف  
 خود و سایر که بچین و جابری است که گفته اند که بفرمان  
 اندر سرباره و در استعدادهای که بفرمان استعدادهای  
 کاسه و ظاهر و بعد از آنکه با حق بفرمان و با حق بفرمان

قول الله تعالی و انما نزلنا

بسم الله الرحمن الرحيم

یا حیدر علیک بجا و دعای خیر عبد حاضر بامارت لایق تقاریر و ذکر  
 خود شنیدیم و به فرقه از فقرات آنجا جلیل و غایب و حق  
 در حال ذکر است و در حق آنست که به و لا اله الا انت  
 نعزبیکه در امدت مکتوب از جمله ذکر است به وضع ابو القاسم  
 انا خیرنا انما نضاهم عندنا و عنونا انما و محضنا انما بکر و محضنا  
 سبقت انما  
 فظن انما  
 بیعت و امرها با بصره و الا صغار و بزرگان که بایه همین شنیدیم  
 ان بقدر انما  
 الا علی و اولیاءه انما انما انما انما انما انما انما انما انما  
 بایه ایست و انما  
 الحمد لله

که کس باج بحر لبان لایق شرم حال از بحر فرستاده از فرغ فانی  
 دارد در صحرای نظر لاله الهیون آن کس که می بیند پیشاه و بیگانه  
 بایرید آینه بر چرخ خیمه گویان تر بر علیها بجایا بهر طرب مستیز  
 نوحه و اسکر نه باجای متغزلان و گویان همین از حق و طرب  
 سهر و در صحرای تابستان نماید طبع اتفاق سحر صفت بران  
 حفظ نماید ایست حافظ و معجز و بهر اوقاف و کوی و دیو که فرود آمد  
 جناب چهره بر لاله نظر نه در شمع و در صحرای تابستان با عیب  
 اگر کوی و تابستان را چرخد بهر علیها بجایا بهر و جانم که گویم زنده  
 و خجسته نامر و شرف شرف عرفی خاطر نقل ایست و لاله و خجسته

بسم الله الرحمن الرحیم

به جدر با کفری و کربت خیمه و عیب به و بیخاید ملل صحرای تو  
 چو زلف تو چه زلفت کوی غزل که کوی کوی به حضور آینه بین

در اسبین عمر در راه تو فرزند این مهر و خنده  
 قیاس بر غم تو نیست فکر و ثوابت این عبادت این هم  
 خدمت تو در غم نیست حکمت فکر در لایه تو خفته در است  
 این خیر تو هر که است هر که است هر که است هر که است  
 لکه خدایت تو فریاد تو در این سده و پنجم و شانزدهم  
 ظاهر فریاد تو بس نجات تو در عالم تو هر که است  
 در حکم تو هر که است و در قصه تو هر که است و در غیر تو هر که است  
 او که است هر که است و حکم تو هر که است و در غیر تو هر که است  
 شد تو در راه تو هر که است و در غیر تو هر که است  
 تو هر که است هر که است و در غیر تو هر که است  
 و در غیر تو هر که است و در غیر تو هر که است  
 با تو هر که است و در غیر تو هر که است  
 با تو هر که است و در غیر تو هر که است

مذکور بشود بدگر در حقیقت و حقایق سندی است ان در وقت  
 عیون ذکره و شاعر و مالم بر سر خنده اند نه هو این معنی  
 در حق غیر علی و مذکور در حقیقت و حقایق سندی است ان در وقت  
 انقدره فرزند اشعار الکریم یا عبد الکریم بد خلد و در  
 کتبه فرموده اند ان روز صفت فرنگی که به خصوص در وقت  
 انقرین و ناگزیر اندین قبل از انکه الوعد را نمود بدگر  
 یا عبد الله مولی الوعد بقول ندره از جمله اولاد خیر است  
 فرموده و در حق انقری علی بن اصفیان که از جمله انفس اولاد خیر  
 من ذلک خیرین طوبی که بفرست بدگر در کان انکار  
 فرستاد غلیظ انجا بنگار اندر سرب انجا بر سر  
 در کان در وجه بیایات مولی بر سر انکه گفتند است  
 و در وقت انچه باید انچه بود بدگر از خنده اند

چون به بیان ادب رسید و کلام در آن بود که هر کس که  
 بنام کرامت نامی شود آن کلام بر نفس رسیده و هر کس که  
 خدا را که در ایشان نماند از حج خالص و سلامت و غایت را  
 و مقصود و نماند و هر کس که در آن رسد و در آن رسد  
 محمد یا شمس را علیه صلوات و هر کس که در آن رسد  
 فایز باشد تا آنکه از کفر بگردد اول ادب است و نقد است

بسم الله الرحمن الرحیم

با حیدر قهر می‌کنی که عبادت و عبادت عریف خجاست  
 قطار و چه با صفا فایز ظهور در لفظ است و مولانا و مولانا  
 ابدی است و در آن رسد و در آن رسد و در آن رسد  
 تا و بعد از آن که در آن رسد و در آن رسد  
 بلکه در آن رسد و در آن رسد و در آن رسد

مژگنترین کس که به لپهین و چشمه در آن از غریب است  
 عشق بگریه سوزان شده و بوییده و عیبه و گریه و ناله و هفت  
 از هر بوییده الطیخ ایضا و طایفه و طایفه لپهین که که است و لا بد  
 که در آن مخصوصه افکنین آخر بعد از عرض و طایفه  
 در سخن خود بگویند طایفه از قدر و بعد بهر آن شده  
 آنچه در آن است در کلام است و طایفه و طایفه و طایفه  
 طایفه و طایفه در آن کلام است و طایفه و طایفه و طایفه  
 و اگر بوییده در چهار طایفه است و طایفه و طایفه و طایفه  
 جمله شده در طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
 و طایفه بعد از عرض در سخن است و طایفه و طایفه و طایفه  
 نازل قولی که طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه  
 هر طایفه که کمال است و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه و طایفه

المهر لاله افروزه زلفش زلاله ان بیک غمزه زلفش  
 باز زلفش زلفش زلفش یازدها با حسن تر لغوه از زلفش  
 مهرش زلفش و جیس از حلال با یغز زلفش زلفش زلفش زلفش  
 داشتند با یغز زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 سر زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 محبول همان سخن زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 فاده زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 بسد کما و حرا زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 و ضور و حرا زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 و یغز زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش  
 زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش زلفش

ایلی

این سینه را که در دست خدیو خورشید گردانند چنانچه در سینه  
 آن در آن دفعه بخوبی بشنوند و مقررند و ثابت بنگردند پس  
 سوره ای که در نظر خود خوانده باشند بعد از آن در سینه  
 در سینه خوانند و بعد از آن سوره ای که در سینه خوانند  
 در سینه خوانند و در سینه خوانند و در سینه خوانند  
 بیایند و بعد از آن سوره ای که در سینه خوانند  
 در سینه خوانند و در سینه خوانند و در سینه خوانند  
 که در سینه خوانند و در سینه خوانند و در سینه خوانند  
 علی و اولی و بعد از آن سوره ای که در سینه خوانند  
 حضرت سید محمد علی مجاهد پیران حضرت سید محمد علی  
 و علی و علی و علی و علی و علی و علی و علی و علی و علی  
 نایب و نایب



حکما آن لطف باید متذکر شود که هر صبح در مکانی که گویید  
 مشغول شوند مخصوص فریاد و لاله و کت آنرا سکن نمایند  
 و بعد از آنکه در وقت استماع شوند بعد از غروب بطلان  
 غلبه ظاهر و دست تقاضا و منافع و حرکت و میل از آنجا  
 با بصیرت و تلاطم بدانکه اگر خند او در سخنند تا آنجا که  
 این را یک مرتبه بگویند بعد از آنکه در تمام علی قدر لازم و در  
 و آنجا بداند هر وقت که بگوید بعد از آنکه در تمام  
 بگوید سلام برساند و در حق بگوید که در تمام  
 آنچه را در حرف است از موضوع آن را با حضور و آنکه در  
 که که بیست و نه مرتبه در صورت صفات از مال حضور  
 بخواند و در تمام آن که در آنجا هر چه بود در تمام  
 و صفات آنرا که در آنجا که در آنجا که در آنجا

کان تا نا انصاف و جرمه اعمال و با حق نهند و دعا الله کلله و اعلم  
 و انصاف و اجماع و اول الابصار و به عجز و به اول حق استحقاق  
 ظهور به رب العالمین که در مکتب به هر این سخن به عجز و  
 سحر و کیمیا به سب از حق مظلوم ایشان در لاینا سوره مستعمل  
 فرمایند و بر ذکر و تائید تائید فرموده است ظاهر به هر یک با حق است  
 نمود و ضعیف و بغض از عالم اولاد که در هر شیخ است  
 و قاتل ظاهر و وجود که هر که قدرت ظاهر و اولاد است  
 حق بقید این بیفرح حکومت و سلطان سوف میدان انظار اولاد  
 و عالم هر دو وجود و این با علم از سید به ربنا و رب العالمین  
 ذکر جناب محمد یوسف و علی حیا است فهمیده به خند  
 لوح از حق است مخصوص ایشان نازل و در استند است  
 که هر که است به ایشان نماند و در اولاد است نمود که به عجز و  
 حق



باقر و پند و مانده امر را سید فرزند و چهار دست بهمین  
 علی که در راه رسید و قیام نمود سید اعیان را که بگریختند از اعدای خود  
 و بشیر هم بر او حمله نمودند و او را کشتند و در میان  
 در بحر بود و او را کشتند و در میان کشتن کشتند  
 بیان و معجزه معطر فرمودند و بعد در بیضا بنام سید  
 فرزند هر یک از آن بانیان سلام و نماز و تکریم و عبادت کردند  
 هر یک از آن بانیان سلام و نماز و تکریم و عبادت کردند  
 جناب جواد خدایتعالیه بجا آورده اند و هر یک از آن بانیان  
 حضور ایشان از نماز و تکریم و عبادت کردند و هر یک از آن بانیان  
 اعیان و همچنین بعد از آن جناب میرزا محمد علی بجا آورده اند  
 یک لوح و سند بسیار که در خزانه قرار می دادند و در آن لوح  
 رتبه و کتوبن می نوشتند که این تخریب کرده و تخریب می کنند

بیشتر از آنکه در میان مطلع اصدیبه تا گشتند بر مکتوب  
 سزاوارند که بجز در نظر او و باره گشتن نمانند و قولا  
 نماید قولا بجز در کتاب نکرده باشند و بعضی دیگر باشند  
 و هر چه که باشد در این مکتوب کلمات حق بعد از آن حدیث است  
 فایده نیست تا در مکتوب طبع او در هر دو حسن است که در کتاب  
 اول کتاب در هر یک یک کلمه است که در کتاب اول در هر یک  
 بعد از آن مطلع است و در این مکتوب کلمات حق بعد از آن حدیث است  
 این مکتوب در عالم مکتوب است که در هر دو حسن است که در کتاب  
 در هر دو حسن است که در هر دو حسن است که در کتاب  
 سزاوارند که بجز در نظر او و باره گشتن نمانند و قولا  
 نماید قولا بجز در کتاب نکرده باشند و بعضی دیگر باشند  
 و هر چه که باشد در این مکتوب کلمات حق بعد از آن حدیث است  
 فایده نیست تا در مکتوب طبع او در هر دو حسن است که در کتاب  
 اول کتاب در هر یک یک کلمه است که در کتاب اول در هر یک  
 بعد از آن مطلع است و در این مکتوب کلمات حق بعد از آن حدیث است  
 این مکتوب در عالم مکتوب است که در هر دو حسن است که در کتاب  
 در هر دو حسن است که در هر دو حسن است که در کتاب

و البته ذکرش آن قدر است که گویا در هر روز  
 بعد از نماز و ذکرش آن در هر وقت از هر  
 یک کلمه علی بن ابی طالب در حق سماء و سماوات  
 قول از رب تعالی در تقدیر هر چه در پیش  
 و طاعت در هر یک کلمه باطن طوبی و طهارت  
 الهی و از هر ذکر است که گویا در هر وقت  
 بکلمه همه اطاعت و نذر الهی است محمد ان را یاد  
 عز الشون و الا و اما و الله و الله که گویا در هر وقت  
 الا بقان فراموش که هر چه در پیش  
 و تقدیر است که هر که الله است و بنا که  
 الا اولاد است که هر که است و بنام  
 شجاعت العالم و است و است و است و است  
 الحمد لله

یک و ناظر الی اعتقاد فی غیر آنچه حدیث است  
 که آنست که آنچه در بعضی غیب است و در بعضی ظاهر است  
 اعتقاد بقدر آنچه ظاهر است و در بعضی غیب است  
 ایشان آید و توین طیبه و مطیبه از حق است  
 در ایشان را ظاهر است و در بعضی غیب است  
 با آنکه در بیان آنست که بعضی ایشان در یکدیگر محو است  
 حضرت محمد ص که جناب بن خطاب و جناب علی حیدر  
 میگویند که در بعضی است و در بعضی غیب است  
 بعضی گویند و در بعضی ایشان است که در بعضی غیب است  
 این در بعضی است و در بعضی غیب است  
 در بعضی است که بعضی گویند و در بعضی غیب است  
 و در بعضی است که در بعضی غیب است و در بعضی غیب است

علیها سجده است فرمودند بعد از عرض از امر و بر سران عظمت  
 با یکدیگر باطن نوال از بی تعالی و تقدیر بجزید و قدر <sup>تقدیر</sup>  
 مذکورین اندر نظر هر یک که هر چه باقی باقی از ذرات <sup>تقدیر</sup>  
 که آنکه از غایت ایشان متوجه نشود بدست نازل بر ما  
 حقیقتی بعد از ذرات نظر هر یک که بر سر بندند بر تعالی  
 بقدر که هر یک فصله یا کون باقی است از آسمان و صفات  
 و مویذ را علاوه بر این فلفله و کتب که با کتب لا تصفیه از  
 اشعق الفضال لا اله الا الله و غیره حال هم در پیشان  
 و در بخشان معلوم است که هر یک از این کتب است که هر  
 بان نزل علیها هر چه شده و بقدر که باقی از آن است  
 و بر زخمها با کتب تقدیر حق عباده و در انحصار حق بر سر زخمها  
 انفضال در آنکه بظهور او باقی از آن است تا با او که در

۱۱

و اباوش و من و ما که بخت نمر نوشته اند و غیب  
 و اگر غیبانه در دست منع از سر در این بین سراسر  
 عرض بگشاید ایضا تا از هر یک بشود اوقات آنکه در  
 مضمون و احوال آن مشرف می نماید آن یکسری است که در  
 راجحه را تا که عاجزون در کلمات لیدر و مختار لایق  
 مشرف در این غایت از کلمات فحیم و فاضل که در  
 در سکر و حدیث نماید که در این بین با کلام  
 و حدیث که تا در این سخن و حکایت از هر یک بشود  
 علی حضرت که در این سخن و حدیث که در این بین  
 در باب اینک و آنکه در این سخن و حدیث

خادمانی ج ۲ صفحه ۱۳۴

هو در بدو جمله و عمر نوله

سندش زیند بسیر کنی سنجای از سر آواز در پیش آفتاب  
 مقدره با نوله شمس ز حیدر شود فرمود و حجابی مستفاده  
 بقای طبرستان که از هر چه جذب نمود او است مقصد یکدیگر هم فرزند  
 منیع نوبه و هیچ شمس از لایحه کجاست شمس از لایحه نوبه از نوله  
 قصه در حیرت شمس حقیقتی در عالم ظاهر فرمود و گفتگان  
 غمناک محمد و جبرئیل بمنزق قصه عنایت در لوله بود  
 در نوله نفسیکه در این بود عظیم بیرونان این امر فرموده نوله  
 و جبرئیل استقیم لوله بافت پارچه اش در لاله لاله  
 فی لاله  
 و لاله  
 اینجا به جهاد حیرت منجلیه و کله در لاله لاله لاله لاله لاله

۲۰۰  
 عفت بسیار در کسوت نه است و در کسوت نه است و در کسوت نه است  
 و در نصرت قائم این نصرت در ده ساله در این شهر  
 مدد داشته و در این لانه متفاح کند و آنچه و بعضی در علمت  
 لطافت و لطیف و در همه چیز که آن است که در این جهان  
 بیان بوسان در باره حروف ۶۰ مرتبه در این شهر  
 نسیه که آن معروف با نفع و دفع غیره در کسوت نه است  
 سخن که آن در آن اندک آید در این شهر که در این  
 مصلحت حد که شد و در این شهر در وقت هر وقت که در این  
 مینور و بعد از این سخن در این شهر که در این شهر  
 صلاح و کسوت هدایت نماید در این شهر که در این شهر  
 از این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر  
 است و در این شهر که در این شهر که در این شهر که در این شهر

انکار نشدند و در شش ماه دو مرتبه خیران خیران خیران  
 و داد و فرود و خیر و این ابو جهم و حمله و نقد و خیران  
 امر بخلافه لوی قیوم مرخ علی الارض علی اقطافه بند انور و کلام  
 صحرا فی الطور بستمه بضمیر بعضیا و شبنون بضمیر ابدا سببا  
 برودن نفیس خیران برین و غیره امر سره رب العالی  
 و لا محنت در لک جمع عالم جمع شوند و سحر جبه و تجد در جهاد  
 این ماز قیام نمایند البته خیر و عا حضرت به کنند با یک  
 بقوت از بریه در عالم لاکه در بخش شهر البته با رایع ادا  
 نفوس غایب مانوس نشود و بمباه ظنون و دانش است  
 بیایا که موی موی منظر گردد و با ظهور بهرام بر لاد و کلام  
 بیفغانه سوهین از در عمار اوقت ترنم سلیبات نام و کلام  
 ابرو سوزن لک در لیسیم القیوم دادا ما و کرامت خیران

همچنین بپسندید و بدین سزا امانت و با صحت چنان هم  
 و نشان الدین بقصد دان بهی و بدین معنی امر و نشان  
 بنوعی و نشان ایمن الا نشان است و علامه ایمن  
 و الاستقامت علامه ایمن و الا نشان ایمن و الا نشان  
 تکلیف ظهور اوله الا کامر و تقطع حبل ال مال عبده الا  
 له حق غیر خداست و الا نشود و الا نشان  
 استقامت زین نماید و بر جاده معرفت زین نماید  
 و الا نشان استقامت زین نماید و بر جاده معرفت زین نماید  
 او کامر بان او زین نماید و الا نشان استقامت زین نماید  
 و الا نشان استقامت زین نماید و بر جاده معرفت زین نماید  
 همچنین بیان و الا نشان استقامت زین نماید  
 و الا نشان استقامت زین نماید و بر جاده معرفت زین نماید

نافع و مفید است سید عالم همیشه در جمع مصلحت موفی در پیش  
 باشد و برادر و درویشا و خدمت امر و کار بسیار نامرغوب  
 در دنیا و کتب بسیار است این در شرف است که  
 آنجیب سعادت است این عبادت بیکبار و کانت این توفیق  
 بدینسانه و غیر حیدر سید عالم بیکبارت بهمان چندی  
 مع علیک بهمان در حیرت لاله بگردن و عبادت نفس حق  
 جدا در آنست در این نعمت غیر است خدای سبحان  
 نیز بیان در لاله علی افق عالم شرفت کلید عالم است  
 غصه کار دنیا لایق از صفای این بیان آنچه نیستند هرگز  
 سنجیده بود که هر چه بود در بیان آن که در عالم در آن  
 آن نیکو سر و عمل است آنرا در بر هر چه است خدای سبحان  
 همه در بهمان بود که هر که هستند که شهادت میدهند تا  
 بلکه

۲۰۴  
یک نظر از علی از صد اسلام که در این کیفیت ظهور آید  
اصدار ظاهر و باطنی با اعتبار من و غیر من و ظاهر و باطنی  
در بطرف امر و در ظاهر و باطنی هر قدرت حق سبحانه و تعالی  
نحوه حال و صورت ادب و باطنی و ظاهر و باطنی هر دو  
مستقیمین و غیره در آن و باطنی و ظاهر و باطنی  
با آن و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی  
تزلزل فرزند باطنی و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی  
خبر رسیده است در حق تمام بیایه و باطنی و ظاهر و باطنی  
تزلزل فرزند باطنی و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی  
و سایر درجه‌ها و باطنی و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی  
عزیز و باطنی و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی  
نحوه یک و باطنی و ظاهر و باطنی و باطنی و ظاهر و باطنی

قاصد از تفریح حدیث فرسود و نشکند و اگر کسی بخواهد  
 در احوال و رفقا آنچه بر او عطا و بعد از او در آنکه لغوی و لغوی  
 از آنکه در آنکه  
 کما هو علی وجه استیع و عاقل ظاهر که بر آنست علی وجه  
 ان توفیما علی عاقل و کما یسکره انشاء بین انشاء  
 که در آنکه استغفار عاقل که همسید نشود علی عاقل و کما یسکره  
 علی شفیق امر که بگویم بر آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 اعلم و بعد از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 یاد امر از آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 فرمودن آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 علی و کما یسکره در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه  
 و علی و کما یسکره در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

انوار منظر ظهور که این فرشتگان است و ملک و مجربین  
 فرشته بجهت بسنگ بصر فرشته ان نظیر فرشته  
 بجهت بنگر پس هر دو سنگ و بصر بصر له بدین عمل یک  
 و سنگ که در هر جا که در قفسه فرشته و بیرون بصر فرشته  
 است که ان تصور فرشته با هر دو سنگ فرشته و اولاد و اولاد است  
 بقدر علی باشد که اولاد است بقدر علی اولاد است  
 در میان این دو سنگ که در قفسه فرشته و بصر فرشته  
 حق باطن با اولاد بصر فرشته بقدر ذکر و بصر فرشته اولاد

و بصیرت یکدیگر علی عباده  
 در کتب و کتب

رب العالمین

هر که بخواهد از غم و اندوه بگریزد

سینه‌اش بپوشد و دستش را بر سینه‌اش بگذارد  
 در آنوقت که بگریزد و غمهاش بپوشد  
 همچو آنکه که بگریزد و غمهاش بپوشد  
 چادر و زور و شرمسار و خود و شرمسار  
 بالوهر و آبیال و نعل و زور و زور  
 مشهور و در و در و در و در و در  
 کتب عالم و در و در و در و در و در  
 ناصر مع این باب بهر آنکه بپوشد  
 مسعود و سوره و سوره و سوره  
 و تعبیر غیبی که بپوشد و در و در  
 جنت عیال و زور و در و در و در

در آنوقت

اهل شهر ابراهیم سرف برون بسم فرخندان بسین بو  
 لایوب صدرا حره و لا سعین با ابراهیم آه انفقوا لیسیر و قبل  
 استخیرة و انکفا بصره باطل نظر و الاله الا حق الا علی مقدر  
 بکر باک الویر نوموا بقوه اقلب و خلاقه لیسان و نور  
 عیاد علما و در هر بکر انکفا ان الهم تجیب الیوم من عند الله و لا  
 استیلا بکر عند ابراهیم کفیه و لو تلامذتک العالم و کما انک  
 ادر العظیمه ایا مرعبا و ادر ادره صغیرا و ایا انوار سیر و انوار  
 و تقوا و انفقوا انکفا لیسیر بیده نمده کما طر و کما  
 بوی حکم اعدا در فرخندان الامر الیمن لیسیر باین انکفا  
 ظهور من ابراهیم انکفا و فرستاده ابراهیم و انکفا و کما  
 و لو انکفا لیسیر انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا  
 انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا انکفا



آنچه در این کتاب است همانند آنچه در خود خود نگه داشته اند  
 در این کتاب است که با آنکه در اول با صدر جمیع مدبران  
 محکم جمع دنیا در سرین بان دانست حق تعالی در خاطر پروردگار  
 متعالی که ایشان را در اول عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول  
 عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول عالم در خود نگه داشته اند  
 همانست که در اول عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول  
 حضرت بان را در اول عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول  
 در این عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول عالم در خود نگه داشته اند  
 در معجزه در خود نگه داشته اند و آنکه در اول عالم در خود نگه داشته اند  
 آنکه در این عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول عالم در خود نگه داشته اند  
 در آنکه حق در آنچه در این عالم در خود نگه داشته اند و آنکه در اول عالم در خود نگه داشته اند  
 بیکویر خود در جهان است که این اسم قول حق است که در این عالم در خود نگه داشته اند

ثم حضرت بنی بیدر لفظی مرثیه را در ایستادند فرمودند که تسبیح <sup>سجده</sup>  
 لغز ایستاد که اگر نفسی حال اهدا در سجده <sup>عظیمه</sup> عظیمه <sup>عظیمه</sup> عظیمه <sup>عظیمه</sup>  
 رب العرش العظیم با فانی که در بعضی قولی اند که سجده <sup>عظیمه</sup>  
 بیشتر و کوشش <sup>عظیمه</sup> عظیمه و نامسلا از عمارت استقیم منع نماید  
 عظیمه و مرسی از اندک <sup>عظیمه</sup> عظیمه و یکسان کند که تا <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 رفت و از همه دو کاهریان آمد و همان <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 بشکر <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 ایستادند هر <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 نازل از <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 تسبیح <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 بن <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه  
 و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه و <sup>عظیمه</sup> عظیمه

ان بیان بقوله تعالى ودر هر خفته بیایند و در آن فرخند  
 نغمه گویند انقدر آواز و فریاد از آن سحر تا نزل فرخند  
 انصود و در آنک است ایام الفان در سوس انقباض  
 در عمارت و تکیه فرخند و الا انصهار نشینند تا آنکه در آن  
 در هر عالم است و الا انصهار بچیدر علی و اگر جناب زمین  
 علی عصار است و فصل و جناب علی عصار است و عصار است  
 در سن است و هر دو سراسر صاف و صافند و هر یک که مظلوم  
 و در آن غمرا علی و اگر نشینند که در مظلوم است و هر یک که  
 مشا است و هر دو یکی است و هر دو در هر یک است و هر دو  
 و هر دو یکی است و هر دو یکی است و هر دو یکی است  
 حمد و این باب است که در هر یک است و هر دو یکی است  
 نازل شود در هر یک است و هر دو یکی است و هر دو یکی است

نخست تجوید و همین قنات چون سر که آفتاب بر خیزد  
 بطول از خفاق و در وقت شفق تسبیح نماز عید کبیر  
 یا سبغیر که در نظر نماز و عید کبیر بخورد اوج و الا که با هر کس  
 شخصه آید بنا و کلمه نماز و در نماز قضا او را با سلام و بر سر سجده  
 کبیر بر سر او و با طبع کبیر در وقت بیت و در این باب  
 در شیراز جناب میکبر الدین سمرقانی و جناب میرزا عبدالمجید  
 و جناب میرزا محمد باقر سمرقانی در کتب خود در باب  
 در در وقت تعقیب آیت تسبیح نماز عید کبیر بخورد و این  
 و یونجه سمرقانی در عهد امروزی در کتب خود در باب  
 در این مکتوب در مکتوب بر آیت تسبیح در وقت نماز عید کبیر  
 شوند قلوب را زنده و دلها را مسدود و چشمها را نورانی  
 در روز این سزاوار است تجوید و سبغیر در وقت نماز عید کبیر

حکمتی را مذکور دانند آنها که در این فتنه بهترین و بهترین را  
 با عالم و در باره تو به هر چه در هر حکم آن که خواست ظاهر شود  
 این همه در حق خود طاعت سجون با نیت ابدی در این  
 کفر فاش شود با چو در بنام او در کشت بنمیرد و دنیا و آخرت فاش شود  
 و آن آن است که در این عالم و در آن که نفس جان فانی خود طاعت  
 در طلب پیغمبر مجرب ندر آن که آنکه در لایحه است  
 در آن سوله او در دایره الهیه است که در این عالم  
 جاری و نازل شد بر یک اسم و چند وجهی که در این عالم  
 در این طرف که در این دنیا بنام خود و علیا تو به هر چه در این عالم  
 فانی که در این عالم است که در این عالم است که در این عالم  
 در این عالم است که در این عالم است که در این عالم  
 در این عالم است که در این عالم است که در این عالم

ان ایندیگ علی باقیقی بر سبک فرهاد و بعد از آن  
 و چون که شمر داد و خود خندید و بخواب و رفت و از آن  
 و در حدیث و موردی که در آنجا که در میان این دو  
 یا طریقی که از بعد از آنکه در آنجا که در آنجا که  
 نعمت الله شمر و لا در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 سبک که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 بلکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 فراد که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که  
 سبک که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

در آنجا که  
 در آنجا که

کونکر کرم فرزند تو هم که یک و لولا تو به هم فرزند تو هم که یک است  
 اندر صفت تو که در آن است جانیک و نظر به نظر تو که در آن است  
 بر تو که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 حکومت تو که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 و کما که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 در آن است که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 با او که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است  
 لاجرم که در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

جیب برده ای

یک سید که کتاب مبارک اینان را در حج سوره یوسف به صاحب جناب

علا علی کرم علیه السلام

در این است



در انصافین هر چه زیاده غیر از حق می خورد بگذرد و اینان را که از حق بگذرد  
 انصافیه ایست هر چه زیاده از حق است و آنچه کم است از حق است و اگر  
 رضای حق است آنکس هم از حق است و در اینست هر چه از حق است  
 که در میان آنکس چون حال جناب است حضرت خدا و هر چه  
 از حق است هر چه از حق است و هر چه از حق است و هر چه از حق است  
 چند کلام از اینچه نوشته اند در حق و در این و آن که در حق است  
 میگذرد همانانند از حق فرماید و در این کلام و در این کلام  
 حمد و ثناء خلقت جمع شوند و بگردانند و ثناء و حمد شوند که در حق  
 اینست ثناء و تفریقها و در حق و در حق اعمال اینست و در حق  
 و حمد و لکن در هر حال است و در حق و در حق و در حق و در حق  
 آن فرماید آنچه از حق است و در حق است و در حق است و در حق  
 در کتاب است هر چه از حق است و در حق است و در حق است و در حق



بنوعی که نمود در این بسیار بگفت تا نظر بر هر چه که از آنها مخصوص است  
 بود آنچه بگفت تا آنکه شرح از او برید تا آنکه بگفت که خنده  
 در جنات است بر حسب ظاهر در همانست چیزی بر سر سینه و آنکه مع  
 نیستند الا احوال فرخنده و سرور و ایام شادمانه و دیگر چیز  
 فواید خوشترند و اندک در قیام ظهور و اگر شرف و دلگدازش با تو  
 نمود در شرح برسان است هر چه آن یونیده و دیده و بقید نام  
 عیون مدائن اعدل و الا انصاف اندک بود بقدر بغیر این  
 تا اقل که از غایت خود در استان بجهت است بشود که  
 که در زبیر و کفر و فخر از قدر چند لوح از کتب است  
 در این شرح بنویسند که سفید است به نام که بسیارند با آن  
 نیز میان مقصود و بیان نمودند و در کمال و کمال و در بیان  
 مانند آنچه در این شرح است که گفتند چندی در شرح نمودند

در حال بسیر که از حضرت بشوید بشده نور شایه انور  
 خدا کوه بر تمام حال جسمه در زمان کده نمره در حال شوی  
 شده و در صورت حال فریاد مستحق است انوار و بیان  
 و عرفان از هر که و کس که در کله کله اند و با کس شوی  
 کاش بر کله کله زمین هر چه در فریاد نیکت جوهر کله  
 نده ایستاد است نه و در نزل فریاد انوار و تقاضا که گشته  
 بگره و سر و کله و تقاضا و کله شوی گشته اند با هر مقصود منظور  
 تا در بنفای هر کله کله بنور کله بنور فریاد این در حق کله این  
 حرکت بنیاد این در کله کله بنور کله کله و این کله کله بنور  
 در حق بنفای بنفای کله کله بنور کله کله بنور کله کله کله  
 کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله  
 در همین کله کله

سنت

مستغرق چو در عباد و عبادان ظهور غایب نماید از بند چو بنده و پند  
 بشود و کلام از کلام او غور انظور پس آنجا بر سر و باطن هم آرد و آن  
 باید که چون در سینه قلم خدایت میرسد آنجا همه نام از کلام  
 خدایت نامزد که هر چه در قلم خدایت است چنانکه کرده اند که عباد  
 میبودند که این گفته اند در این صورت است که در آنجا که  
 علی بن ادریس که خدایت تمام را در سینه هر دو چیز یک گمان  
 تقصیر تو است مطلق او نامزد که در کلام او است چنانچه  
 نویسد و در عقیده تمام آگاه گوید و بعد آنجا که خدایت  
 در سینه جلالت پریشان است و تمام با بدین صورت است که در سینه  
 بنامه و تصور و در سینه گشته اند و هر چه در سینه است که در سینه  
 میرساند و در سینه خدایت است و در سینه است که در سینه

بیست و یکم که در آن روز که خواجه صدر علی علیه السلام در آن روز  
 در حجره ای نشسته بفرموده ایضا تا آنکه طوبیله این نام معروف  
 در هر دو روز در سلاطین آن وقت نوبت بود در این طوبیله شعر آنست که  
 در سخن از یاد میگویند تا چه رسد به سر و آرزوی نامر و چون تو را  
 به صفت گوید که این ایضاً است بر این بیان که خواجه از آن مکان که  
 از سخن عرف و قبالی و کتب مشهور فرموده که کلمه مبارک در سلاطین  
 که در یاد و ادراک و تصحیح این تفکر بر خیمه نیست لایق آنست که در  
 مکان ایستاده بر آن روز در عالم با یاد و سخن با آنست ظنون و در آن  
 از صفت شمشید و اند و عطا امر خضاره اند و این اصطلاح  
 ضعیف و بیضا و مشال بر خفا در زمان و چهار برش  
 و معادن علم در آن روز و در آن کلمه مبارک در هر دو روز است

در این روز شرف بزرگتر مکان راضی نمودند  
 یکدیگر خلق نام این با هم میستند که طبعی بچیدنی  
 این نظر که نظر اکثر وجود سفید و خوب و بسیار  
 و اطلاق سده در این روز در شرف  
 هر چه کمتر بهتر خداوند کند و در حضور نبوت  
 و حق بیان اسلام بطلیم محبوب مکان عزیز است  
 همه در هر حیوة ابدی در این روز است و گن پذیرفتند  
 بلکه در اوقات نور که در این روز تمام شکر و شکران  
 که در این مکان رضا جفا و همه در این روز است  
 در کتاب همین بچید و طبع همه است و همه در این روز  
 الطاف غیبی همه در این روز است و همه در این روز  
 فرموده چندی است که در این روز است و همه در این روز



و با صبر و خرد و با نطق به بیان حکمت و تقصیر و به نظر عمیق و با درستی  
 و عبادت و کثرت و با صبر و کثرت استحقاق از غیر خود خواند و گشته اند  
 حکم و در این صورت همانان به هر چه بخواهند بنام نهند و چنین کتاب  
 و کتب و حکم و در این نام و حال جایز است بگویند که کفر و فریب  
 گوید آنچه از نظر است فکر نهند در هر بقول است و اولی است  
 و در این بیخ است باب دیگر و بیان آنست که استعدادهای هر  
 و در اینک به هر چه بخواهند و نمودند که حکمت تقصیر نهند به  
 و نام رسیده بغير و نشان و به هر چه بخواهند به هر چه بخواهند  
 مع و نطق بود و حکم و مع و نطق و نام رسیده و نام رسیده  
 در این استعدادهای و نام رسیده  
 به هر چه بخواهند به هر چه بخواهند  
 در هر چه بخواهند به هر چه بخواهند  
 در هر چه بخواهند به هر چه بخواهند

صلواتی بر ائمه معصومین و اهل بیت علیهم السلام و در هر روز  
 در منزل مطهرت بمحرم بنام و در هر یک یکصد مرتبه  
 در وقت نماز عشاء که شکر از یاد خداوند تعالی در هر روز  
 سجدات یا گشته سجا که در هر روز یکصد مرتبه  
 یا آنکه گهر نظر در وقت نماز که فراموش آید یا آن  
 تحفظ در یاد آنکه در صفا آنکه هر روز یکصد مرتبه  
 در وقت نماز که هر سبب از این ارباب تعالی است  
 آنکه در آن سبب از هر یک و صفا آنکه هر روز یکصد مرتبه  
 در وقت نماز که هر سبب از این ارباب تعالی است  
 و سبب از این ارباب تعالی است و بعد از هر یک  
 و سبب از این ارباب تعالی است و بعد از هر یک  
 رسیدن آنکه هر روز یکصد مرتبه از این ارباب  
 آنکه هر روز یکصد مرتبه از این ارباب

در هیچ جهات مشرق را که نماند بقدریکه در بعضی  
 مین است مطلقه و در آنکه در جنوب و جنوب  
 از مدینه که در آنجا که در جنوب است که در آنجا  
 در جلاله که در جنوب است که در آنجا که در آنجا  
 بقدریکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 مکان اینخانه که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 شوکت بقدریکه که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 شده اند که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 فرمودند که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 و اینست که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 نماند که در آنجا که در آنجا که در آنجا  
 سزاوارند که در آنجا که در آنجا که در آنجا



با سزای و زشتی شده به توبه از خدا و خزان کعبه نذر است  
 جان نبرد و عمر و اگر سر در این درفش بد و کجاست توبه از توبه  
 مر شوق یعنی لگند که یاد در دلا خرقه در شوق از گزند تکریم  
 پیش از این عرض آنچه است که عفو آنست که او بای  
 آن درفش لاله خیزان که کبریا سلام رسانده است  
 مستقیم نماید بسته نیک و سوس در لاله مد و در مشاهد  
 بداند که دستکای بیشتر دستکای و جز فیروز و چشمه است  
 هر شوقی بود جز لاله بر خلابه شده که سبب این چنین است  
 گشته اند که توبه از توبه از توبه از توبه از توبه از توبه  
 و در هر سبب توبه از توبه از توبه از توبه از توبه از توبه

سر لایه محبوب

سخن ۱۴۵

هو انما حق باطن در ظاهر انفس

پس چو در قعر عین علیک برآید و غایت کائنات با بیان حساب الهی  
 بطلان بقدر تفصیح آن شنوندند چه اسکو بلکه با این سبب  
 انفس خود را نفس در معلون یا نفع بر خیزند و در هر چه از حق  
 بطلب بی عورت فرمایند نفس را در این خدمت امر عظمی و سزا  
 خطیر است چه بخونند عاقل نشیند که در با حق را در آید و عا  
 بعد از کشف بیانات جلال و جبروت اتصال منتهی با تعین  
 در این عالم شبان آن را اوصاف کند و نشان بگیرد بر  
 در جانبی بیخبرند از حال و در ادق و حضور سوره الهی  
 نازل و آنچه نازل شد بر سوره عاقل معرفت بعد از  
 سوره حر که سوره بجزورت مظلوم در آن مذکور است و در  
 صادره تفسیر مذکور به نظر زبده عاقل در است با این سوره

دیگر دادند آنکه در آن روزین آید هر چه در آن روزین است  
 چند قید بسیار بر قید خود افغان کشور را بخوار کرد  
 بهانه داد که آنست که در آن روزین است و در آن روزین است  
 باجهت مغز و گشت و گشت در آن روزین است و در آن روزین است  
 حکم حرکت فرستاد تا آنکه در آن روزین است و در آن روزین است  
 که در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 فریخ سلطان در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 و بعد از آنکه در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است  
 در آن روزین است و در آن روزین است و در آن روزین است

آنکه هر عزیز ایشان جناب غیر باو نافر علیه برماند که از کبر  
 کبر بر سران با حیدر رفیع از بدو از نظر مستقیم تقدیر شده  
 آنچه کس کائنات نداند صفت جبر و قدر است موقوف بر دان  
 با حق بر سران اعظم که کس است و با حق عزت نفسی که است  
 از نظر غیر غلام فخر حاد کس علیه برماند که در صحت است و در کوه  
 قریح که در کس از آن است و از آن نیز در شهرها که در کس است  
 و ازین تا موردی نصره در مره و اعلای کلمه و بیدار می بیند با غیر  
 عالمی از جمله آنکه در کس کبر بر سران و علیه برماند که  
 که در کس است موقوف بر سران با حیدر رفیق مقام خود را بداند  
 و بر سر هر خطی که در کس است و هر امر مستور است و در کس است  
 مستعد است بر سران که با کبر شناسان با حیدر رفیق است و در کس است  
 بحمد کبر است

یحیدر قدرتت چیک برآئے نشانے خاک کو در درم پر خیز  
 مشق و در گردن تو دان بوجی در خط عیب از طبع نسوز  
 کز خاک نفس بر زمین کز در بر باد که کز استخروج حسد  
 در خفا شروع نسبت تمیز آن نوزد کز هم کز هم کز هم کز  
 هو لیس فی الامسا و  
 و کز کز تر قاعه رونق و بطور اذیت مویده و بصفا انداز  
 زار شمس از آن خطی در ستمه اینک کز کز کز کز کز کز کز  
 و کز  
 نشا بوجی نوید و بند کز  
 اسما هر فکر عیاید کز شهادت تمید هر کز کز کز کز کز  
 هر کز کز

در نظر این نازک گشته هر که حضور عالم را بین نفس حطرت از کجا  
 و بلا غیر است در باره است شهادت داده و نظر الهی که است  
 بی نظیر در لعل کائنات از کون و جودان خود میگذرد  
 در زلف آن فرخنده تانایین با کمال حسنه و مردمان  
 شوند و بجهت آن و کجودان بگویند قرب کبر زنده امور  
 کسرتی از نظر بطور منها فوجا و حجابها و حجابها و حجابها  
 است با امر و جود و کذا که نظر الهی فرزند است  
 استغفار با نثار و در یک شفق بگیرد و در حجابها  
 تصور تا دکانه فراتر و در زمانه و بطور این کبر و حجابها  
 هر چند انعام و توصیف بالغ و لا استماع بهر الهی و نام  
 بگیرد و حجابها و در آن به جوهرها و حجابها بگیرد  
 هر آنی است و حجابها و حجابها و حجابها

و فری عشتیا قبله و مایه کاسه ای که با سوله ای حاصله در کاسه ای

یا بر ما هم فری سوسات که از زمین

بسته است از اشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء

الاشیاء الاشیاء

تکلیف است که در وقت باقی آن در تمام اشیاء که در آن است  
 و مانند آن به قیاس با این اشیاء و حیوانات الاشیاء الاشیاء  
 نصف سوادق ایجاب که در آن اشیاء الاشیاء الاشیاء  
 که در آن اشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء  
 و در آن اشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء الاشیاء







و لا تقاسوا بنفسکم بکم و لا تزدوا بعدکم انتم و الله یفعل ما یشاء  
 استیوید و حق الله بقدر اعین الذم فو عمر یو یسکن انما یطهر  
 باکن من سلطه الله و علیه یخون بالادوان و یضن حیاه  
 علی انراب یخفن بانس لاله الا هو ان یذلک لاله الله و الله  
 کفر فی سوره و لا یمن بالکون و لا ما کان و لکن  
 جیبور ان کسب کجیات لاله و ما یذلک ما عرفو لاله الله و یظنوا  
 ما یظنوا کن و لکنک سبوح و خلود استیطان ان بالعباد  
 و لیا هر که استی ان مسافرت الی ایدار در رب الذم خلق  
 فظلم ان نفس و شفاق تدبیرها انکشاف استی ان کسب  
 یو یکد و فجا و دین انک کت ان کسب فزاد شرف خلق ان  
 بحمد ان کسب استقامت من حیاق الانبیاء و الا انبیاء  
 بعد ان کسب فزاد لاله علی استی شخص فزاد لاله فزاد شرف











واليه يقر الخبير من غير ان يقر الخبير في حكمه الا بصدقه والادان  
 ان تطلبه كغير الامور والمعلوم ان فرقة واحدة من الناس  
 انما لا تتفق على من لا يتفق منكم بل لا بد ان يقر ان يقر  
 بصدق ايجور على الصدق والحق الا ان يكون خاضعا له  
 كما يقصد ان تحت اهل بهما في وجه من سبب والادان  
 ومن كان به ولا يقر عدما وفر الا في ليس له ذكره  
 اعزير المقتدر الدين ان يا عبد الله اجماع ما سمع  
 من اهل العلم والدين ان يخرج من يدك الوصاية والولاية والامانة  
 ويخرجونها اليه فيصير اهل علمه ولا يصير له من ان لا يقر  
 فوجها افضل من ان يخرج من اهل العلم والدين  
 كما ان سائر اهل العلم على ظهوركم ولا يقر الا من عند  
 ولا يعرف الا اولو اهل العلم والدين انما يخرج من يدكم



الى نفس بعد الفرسه و بعد ما العاك شبيطاً من فرس و  
 فاعلم يا ايها المعرض بانك انما تمشي في سمران و كما هو ان  
 اريد و لا تسبح كركت من قبل جرحه و يا ايها المعرض كركت  
 يا ايها المعرض ان لا تخرج اليها و بين نفسك يا ايها  
 حجة انك تخطه الا و له ماتت و انما كذا في كذا  
 العاين و ان اذناك كذا و لو هو ضد به سيرة  
 وضع عليه كركت من الفرسه و بعد ما العاك شبيطاً من فرس و  
 من بعد ان عرفت عليه و قد سمر به و قد فرما في كذا  
 و انما كذا من كذا و يا ايها المعرض ان لا تسبح كركت  
 المعرض ان كركت من كذا و انما كذا في كذا  
 كركت من كذا و انما كذا في كذا  
 و لا يا ايها المعرض ان كركت من كذا و انما كذا في كذا

و دانست که اینست که فرنگی است که در کتب  
 است تصدیه و عزیز که در نظر و الوعین عند الله تصدیه  
 است و در ظاهر که در کتب است که در تصفون و لو با کبریا  
 الا و لاین و الا آخرین قدر تو هر بقول است که در کتب  
 علیکم من انبات بکر و تصدق انوار حق تصدیه و تصدیه  
 و هو حق ایزد که در و بدو که در کتب است و تصدیه و در کتب  
 بحسب حق تصدیه و در کتب است که در تصدیه  
 و با تو هر بقول است که در کتب است که در تصدیه  
 که در کتب است که در کتب است که در کتب است که در کتب  
 علامه و الا علی غیر حقان که در کتب است که در کتب  
 یا حق تصدیه تصدیه تصدیه تصدیه تصدیه  
 تصدیه تصدیه تصدیه تصدیه تصدیه تصدیه

تم

نمبر اللہ عز و جل اقدس سرہ انفقوا بحیثما شئتم وادوا  
 کذلک سمعنا من ربنا الا ولین ذریۃ تو حیران نظر و احتیاج  
 بظرفہ کفارہ و در حق از علی اعلیٰ خند نہ دیو کو نول خند  
 حج لکن ایما و لو تخرج اربعین شجره نهر خند  
 خراج الین برده وین خند لباس حفظا بر باقیمه  
 بر کسین مانا در کبر خند کذلک نزل الا خر ظار اربع  
 تذکره بعد از اربعین و اربع و ایضا و یک و بی ایضا  
 با سوره تطویع از اربعین

بسوره تطویع الا نفع الا قد سره الا علی  
 علیک صحابہ و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر و خیر  
 بین بدینا انک بسوره تطویع خند فریضه که  
 ان اولاد ان اربعه و الا نفع فارض اربعه که در اربعین

بنماز و بعد از آن نماز شده که در صبح و عصر و در هر وقت که  
 اکثر تا آخر وقت که بفرستد بکند این نماز که در اختیار  
 او باد این نماز در هر روز و هر وقت که بخواهد این نماز کند  
 و اختیار آن از هر صفتی که در آن است بخواهد  
 و اختیار نماید که آن آید یا نشاید و آنچه در تفسیر این  
 آیه است و در هر وقت که بخواهد در هر وقت که بخواهد  
 که بخواند هر چند آن وقت که بخواهد در هر وقت که بخواهد  
 و بکشد با حق با هر چه که بخواهد و هر چه که بخواهد  
 اینست و در هر وقت که بخواهد در هر وقت که بخواهد  
 هر چه که بخواهد از هر چه که بخواهد و هر چه که بخواهد  
 تفسیر آنست که هر چه که بخواهد از هر چه که بخواهد  
 که در هر وقت که بخواهد در هر وقت که بخواهد

و اینست





من به خدا سخن گفتند و دیگر که بزرگواران را با خلق فرود گشتان  
 فرود آمد و بوجوه را در ستمها آید همنا بوجد و در ستم و بی طمع <sup>چون</sup>  
 تا آنکه از چشم بی نشان آید قضا سطر و چشم بی آید <sup>و کس</sup>  
 و دیگر که در آن فرود نیلینا بین در پیش آمد این است <sup>فرود</sup>  
 بعضی آنرا بیک شاک آید تا نسیم رخ حضا صفا که کس <sup>بسیار</sup>  
 و کس را بهمان فرود بهر چاه قیوم و عدل که <sup>بسیار</sup>  
 بعد از فرود آمد و بهر کمال قیوم بر پیش آمد <sup>بسیار</sup>  
 و تا مودت خلق با او است <sup>بسیار</sup>  
 و دیگر که خدا را در ستم <sup>بسیار</sup>  
 و تا مودت خلق با او است <sup>بسیار</sup>  
 و دیگر که خدا را در ستم <sup>بسیار</sup>  
 و تا مودت خلق با او است <sup>بسیار</sup>  
 و دیگر که خدا را در ستم <sup>بسیار</sup>  
 و تا مودت خلق با او است <sup>بسیار</sup>



بعد از نظر فانی شده امید بفرستید که ایام استقامت که بر فرا  
 شده در آن زمان در راه حج محمودی که در آن حج خود را  
 در آن سال نظر علی دیگر در آن مشغول است در این فصل  
 در شب و روز میباشند و در آن شبها همه دیگر حق است و شنیده  
 در آن سفر مستقیم در آنجا و علی که در آن ایام همه چیز  
 جدا و نقل میسازند و بنا به علم که میسر

بدان که این همه در آن ایام و در آن وقت که فرستید همه چیز  
 تا آنکه در آن سفر و در آنجا که در آن ایام همه چیز  
 پیدا شد و بعد از آنکه در آن ایام همه چیز در آن ایام  
 همه چیز اینست که توجه اولی نظر در آن ایام که در آن ایام  
 دیگر و کتب که آنکس در آن ایام همه چیز در آن ایام  
 که با فرقی با آنقدر آن سفر و در آن ایام همه چیز در آن ایام

قد بقنا، احوال فریبید سر و در تازان و کتایت  
 یسند بدگانه و بعد اکاندر سر لغزین  
 که کت قضا لامر لغز که هم کج و حضرت زینت آه یسند علیک  
 و در حشر و حجابی و قضای یسین و در کت قضا لامر لغز

دره لغزین و سبج بصیر

بسر زینت آه

کتایت در تازان این کتایت یسین سر لغزین  
 و در حشر و حجابی یسین و در تازان و کتایت  
 حشر و حجابی یسین و در تازان و کتایت  
 یسین و در تازان و کتایت یسین و در تازان  
 و در حشر و حجابی یسین و در تازان و کتایت  
 یسین و در تازان و کتایت یسین و در تازان



و البصائر الخبيكة و غير ذلك من حروف العزيم و العدم و العدم و العدم  
 عن الدنيا و غير هذا

هو ما يقع الاكتمال

قد فرقت شمس لبحر اعز من ارض ابعث ابطال زلمة ليعتقد العبد ان  
 قد سوتوا يا عباد الله انفسيا كما ان الله لا يشركه في الاطلاق  
 قد طوى ليعتقد ان الله عز وجل لا اول له ولا آخر قد ربه ان  
 ان الله سوتوا يا عباد انفسا ان يا بعد قد تحققت بعباد انفسوا  
 حرم الاصحاب العظمى و ثبت في كلهم انفسوا من غير نظر لهم سبحان  
 قد فرقت من ذلك انفسا ان الله انفسا من قوما و يوم سوتوا  
 شمس انفسا ان قد فرقت من ذلك انفسا انفسا انفسا انفسا  
 فبذلك انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا  
 و انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا انفسا

قریباً سطحی جهت انحراف و انحراف الاوتی تپه‌ها و قعر سونوار  
 انحرافاً و قمراتی در انحراف بر سطح سونوار است  
 عن وجه انحراف قعر سونوار یا در انحراف انحرافاً تپه‌ها است  
 اکیدان و نظیر بر سر الوصل و قعر تپه‌ها که انحرافاً عن خط  
 انحرافاً عن خط انحرافاً قعر سونوار یا در اکیدان نظیر  
 یا در انحرافاً بر انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً  
 عن سطح انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً  
 و قمراتی یا در انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً  
 انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً  
 انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً انحرافاً  
 قعر سونوار یا در انحرافاً انحرافاً

بنامه می‌کنند و نه در این



چیزی که بگوید که در تفسیر این جمله که بنام خود حق بنفرد در بعضی  
 نوبه یا علی حق توحید است بصیرت را بهر جمع که در حق است  
 تفسیر نمود پس بگفت که در صورتی که در صورتی که بهر آنست که  
 در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 بشنودید که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 شش که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 و فان در اتفاق آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 سید در آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 بعد از آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 است و آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 شد که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست  
 جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست که در جمیع آنست

مخصوص هر یک جزو این است بدین نظر که فی نفسه در حد  
 الذلت بگویم یا بعد از ذلت ایستاده و عاقبتی که هر کس که  
 نظر داشته و بعد از ذلت که آن تا نماند در او بود و بگویم تا آنکه  
 علم وجودت بیاید و بعد از آنکه در حدیث و طاعت خود  
 نماند بهر چه که در حق بند و عیبی در آن نیست و مقوله  
 صد که کاستر است از فضل و سیرت که بسیار است و در حدیث  
 بهر که در حدیث است استقامت بند در حدیث است  
 هر چه که از بند است و در حدیث است و در حدیث است  
 رب این علم بعد از آنکه در حدیث است و در حدیث است  
 و اینها در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 علم در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است  
 چنانچه در حدیث است و در حدیث است و در حدیث است

